

بقوت آنها امپراطور آینده هند شود. زیرا یوسفزائیان در ساحه وسیع بین خیبر و مجرای سند افتاده بودند. امکان نداشت بدون امداد آنها کسی از کابل بطرف هند و ماورای سند بگذرد.

چون بدینوسیله کار بابر آسانی گرفت، بنابراین در تاخت دوم باو آخر (۹۲۵ هـ) از آب انک گذشته و پس برگشت و در راه قبایل خضر خیل راتاراج نمود. در تاخت سوم (۹۲۶ هـ ۱۵۱۹ م) تاسیالکوت پنجاب پیش رفت و سید پور را ویران و قتل عام نموده بکابل آمد. چون شاه بیک از غوغا ازسند بفرقند هار میخواست. لهذا بابر قندهار را محاصره نموده و پادشاه بیک صلح کرده بکابل بازگشت (رجب ۹۲۶ هـ ۱۵۱۹ م) و سال دیگر باز قندهار را محاصره کرده و شاه بیک را بسوی شال عقب راند. و شهر قندهار را در ۱۳ شوال (۹۲۸ هـ ۱۵۲۱ م) بصلح گرفت و شهزاده کامران را حکمران آنجا گردانید.

سفر چهارم بابر در سال (۹۳۰ هـ ۱۵۲۳ م) تالاهور و سیالکوٹ و دیبا لیور است. و در سفر پنجم در جنگ پانی پت (۸ رجب ۹۳۲ هـ) سلطان ابراهیم لودی را کشته و بر تخت دهلی نشست (۱۲ رجب ۹۳۲ هـ ۱۵۲۵ م) درینوقت بود که مهاجرت های بزرگ قبایل یوسفزائی بوادی پشاور و کوهات و بنون تکمیل شد. و نیز قبایل بزرگ بلوچی حوضه سند تادیره غازیکان و جنوب پنجاب را بگرفتند.

بعد از بین افغانستان تا کابل و بدخشان و قندهار از طرف بابر از ذهنی اداره میشد. و خواجه کلان حکمران غزنی و گردیز (۹۳۲ هـ) و شهزاده همایون حکمران کابل و بدخشان (۹۳۳ هـ ۱۵۲۶ م) و شهزاده کامران حکمران قندهار بود. چون همایون در (۹۳۵ هـ) بهند رفت، سلطان سعیدخان کاشغری بر بدخشان حمله کرد. ولی از دست هندال میرزا بن بابر شکست خورد. و حکمرانی بدخشان به سلیمان میرزا از طرف بابر تعلق گرفت.

اما قندهار هم بعد از کامران بشهزاده عسکری سپرده شد. و او کتیبه و طاق چهل زینه قندهار را در (۹۳۰ هـ ۱۵۲۳ م) بنانهاد و تا (۹۵۳ هـ ۱۵۴۶ م) ختم کرد. بابر از شاهان معروف و خونریز و دلاور و عالم و مولف افغانستان است که از بلخ و بدخشان و کابل و قندهار تا دهلی بر مملکتی فسیح حکمرانند. وی بفارسی و تورکی شعر میگفت و دارای چند تالیف مهم است. و در جمادی الثانیه (۹۳۷ هـ ۱۵۳۰ م) در آگره وفات یافته.

بنابر وصیت او در کابل در باغ بابر دفن شد و مزار او را شاه جهان در (۱۰۵۶ هـ ۱۶۴۶ م) تعمیر کرد. که تاکنون در کابل مشهور است.

(عکس ۶۵-۶۶)

بعد از نصیر الدین همایون پسرش بر تخت دهلی نشست و پنجاب و پشاور و لغمان و کابل و قندهار و بامیان را خطه حکمرانی برادرش شهزاده کامران شناخت. و بدخشان را به میرزا سنیمان ولد جان میرزا (عم بابر) سپرد. در حدود (۹۴۲ هـ ۱۵۳۵ م) سام میرزا صفوی ازهرات بر قندهار باخته و آن شهر را از دست حکمران میرزا کامران کشید. کامران از لاهور بقندهار آمده و سام میرزا را بشکست و قندهار را بخواجه کلان بیک سپرده خود به لاهور آمد. و در آغاز سال دیگر خود شاه طهما سب صفوی پاز قندهار را از خواجه کلان گرفته و بمیرزا بداخ خان قاجار سپرد ولی وقتیکه شاه طهما سب بایران رفت. کامران باز از لاهور آمد و قندهار را بگرفت (۹۴۳ هـ ۱۵۳۶ م)

اما همایون در هندوستان نتوانست مقام شاهی بدر را حفظ کند زیرا بابر شاهنشاهی لودیان را بر باد کرده و به عظمت تاریخی افغانی در هند صدمه رسانیده بود. بنابراین افغانان در صدد استرداد عظمت تاریخی خود بودند و شاهنشاهی هند را ملک موروثی خود می شمردند. و چون سلطان ابراهیم لودی بسبب سوء اداره و فقدان عقل سلیم. قوه افغانی را برانگنده کرده بود و نتیجه آنرا در جنگ پانی پت در مقابل بابر دید. بنابراین درینوقت یکنفر زایفه هوشمندی مانند فریدخان معروف به شیر شاه از قبینه معروف سوری ببتون در هند ظمور کرد. وی قوای پراکنده افغانی را در هند و ایس فراهم آورد. و کانون عظمت افغانی را گرم ساخت. و بعد از تنظیم امور افغانان و اتحاد آنها بر همایون و قوای مغولیه حمله آورد. همایون شکست خورد و مقام شاهنشاهی هند را و ایس به مالکان تاریخی آن باز گذاشت. در همین حال شکست در رجب (۹۴۷ هـ ۱۵۴۰ م) به عمر کوت سنند رسید و از راه شال و مستنگ و گرمسیر جنوبی افغانستان و سیستان بپرات و مشهد و در بار صفوی پناه برد. اما میرزا کامران بکابل و میرزا عسکری و میرزا هندال بقندهار پناهنده شدند و بعد از چندی میرزا کامران از کابل حرکت کرده و در نارین با سلیمان میرزا حکمران آنجا جنگ کرد. و او را باطاعت خود مجبور نمود. و بعد از آن بر قندهار تاخته آنرا از دست هندال میرزا کشیده. بمیرزا عسکری سپرد. و هندال به جوی شاهی (جلال آباد) مقرر شد. و خطبه و سکه بنام کامران در افغانستان جاری شد. وی بعد از جنگی که با سلیمان میرزا در اندراب کرد در (۹۴۸ هـ ۱۵۴۱ م)

تمام بدخشان را نیز ضمیمه مملکت نمود، و از بدخشان تا قندهار و از کابل تا مجرای سند حکم میراند و مرکز حکومتش کابل بود.

امامهایون: از دربار صفوی امداد گرفته و در سال (۹۵۱ هـ ۱۵۴۴ م) باسی هزار نفر از راه هرات بکنار آب هلمند آمد، و شاهم علی و میر خلیج حکمرانان کامران را در بست محصور کرد، و بزودی قندهار را بعد از (۶) ماه محاصره از دست میرزا عسکری در (۹۵۲ هـ) گرفت، و مطا بق قراردادیکه پادشاه صفوی نموده بود آن شهر را بشهرزاده مراد صفوی سپرد. چون این شهرزاده کوچک در قندهار بمرد، همایون آن شهر را به بیرم خان سپرد و لشکریان صفوی را رخصت انصراف داد، و خودش بکابل روی آورد، و حکمرانان شاه کامران باو تسلیم شدند و شهر کابل در رمضان (۹۵۳ هـ ۱۵۴۶ م) بتصرف همایون آمد و کامران بغزنی گریخت و از آنجا به حکمرانان ارغونیه سند پناه برد.

همایون در همین سال سلیمان میرزا را از ولایات شمالی هندو کش به ماوراء النهر عقب راند، و آن ولایات را بدست آورد، ولی چون کامران باز از سند آمد و غزنی و کابل را بدست آورد، همایون با عجلت از صفحات شمالی آمد و در ربیع الاول (۹۵۴ هـ ۱۵۴۷ م) کامران را بشکست، وی به بدخشان گریخت و کابل بدست همایون آمد.

ولی چون کامران در بدخشان و تالقان و بغلان نفوذی یافت، همایون بدون توقف او را در تالقان مجبور به تسلیم نموده و بولایت کولاب فرستاد و میرزا ابراهیم رادران ولایت گذاشته بکابل آمد (۹۵۴ هـ ۱۵۴۷ م) اما کامران در کولاب جمعیتی فراهم آورده با امداد پیرمحمد خان بدخشانرا بتصرف آورد، بنابراین همایون با رسوم به صفحات شمالی هندو کش سفر کرده و بعد از تصفیه آن صفحات حدود ختلان و کولاب را بمیرزا کامران و قلعه ظفر و تالقان را به میرزا سلیمان و ابراهیم و قندوز و اشکمش و نازین را بمیرزا هندال داده خودوی بکابل آمد (۲ رمضان ۹۵۵ هـ ۱۵۴۸ م)

سفر چهارم همایون به بلخ در مقابل پیرمحمد خان صورت گرفت ولی ناگام برگشت (۹۵۶ هـ ۱۵۴۹ م) و در سال (۹۵۷ هـ) که کامران باز در ولایات شمالی قوتی بهم رسانید، همایون دفعه پنجم به آن طرف رفت و بی درجنگ غور بند شکست خورد و کامران باز کابل را بگرفت. اما همایون بزودی لشکری فراهم ساخت و در اشترگرام با کامران جنگید، کامران ببلقان گریخت، و همایون بر کابل قبضه کرد، و میرزا عسکری

را که درین جنگ گرفتار شده بود، به بدخشان و بلخ فرستاد، که به عربستان رفته و همانجا مرد (۹۶۵ هـ) ولی کامران ازین قبایل پبستون بهبندی و خلیل لشکری فراهم آورده قلعه چهار باغ (جلال آباد) را محاصره کرد، همایون او را در جنگی از خیبر به پشاور راند، و باز در (۹۵۸ هـ ۱۵۵۱ م) بین این دو برادر در چرچرها رنک واقع شد و میرزا هندال کشته گردید و کامران بهند گریخت، ولی سلطان آدم که بر او را گرفته در (۹۶۰ هـ ۱۵۵۲ م) به همایون سپرد و همایون او را بپیرحمانه کور ساخت.

درینوقت که آل بابر در افغانستان بزد و خورد مشغول بودند و همایون بر ادران خود را از میان می برداشت و خاک افغانستان بخون گلگون بود، در هند شیر شاه سوری مبادی مفید نظم و مدنیت و جهانداری و آبادی را گذاشت، ولی این شهنشاه مدنیت پرور روز ۱۰ ربیع الاول (۹۵۲ هـ ۱۵۴۵ م) در قلعه کالنجر باثر حادثه ناگوار آتش سوزی از جهان رفت، و اخلاف او نتوانستند، کانون عظمت افغانی را گرم نگهدارند، و سران افغانی چون رهنمای دانشمندی نداشتند از هم پراگندند. (عکس ۶۷)

اما ازینطرف همایون خود را از جنجال برادران فارغ ساخت و شهرزاده محمد حکیم برادر خود را در کابل حکمران گذاشته در صفر (۹۶۲ هـ) از راه پشاور عازم تسخیر هند گردید، و در سال (۹۶۲ هـ) غره رمضان بر تخت دهلی نشست و به (۵) ربیع الاول (۹۶۲ هـ ۱۵۵۵ م) در دهلی از جهان رفت. (عکس ۶۸)

و بجای وی جلال الدین محمد اکبر پسر سیزده ساله اش روز جمعه ۱۲ ربیع الثانی (۹۶۳ هـ ۱۵۵۵ م) در لاهور پادشاه شد، چون خبر فوت همایون بکابل رسید، میرزا سلیمان و پسرش ابراهیم آمدند و چهار ماه محمد حکیم را در شهر کابل محاصره کردند، ولی چون قوای اکبر بکابل رسید، سلیمان بدون فتح آن شهر واپس ببدخشان برگشت (۹۶۳ هـ) و واند شاهزاده محمد حکیم ماه کوچک خانم با مور کابل تصرف میکرد و امرای مختلف با هم در نزاع بودند، تا که بسال (۹۷۰ هـ ۱۵۶۲ م) منعم خان خانان از دربار اکبر بکابل گماشته شد، وی در چهار باغ جلال آباد با قوای کابل مصاف داده و شکست خورد و بهند گریخت چون همایون قندهار را به شاه محمد کلاتی غلزانی سپرده بود، لپدا شاه طهاسب صفوی لشکری را بقیادت سلطان حسین میرزا نواشه شاه اسمعیل صفوی بقندهار سوق داد و این شهر را در سال (۹۶۴ هـ) از دست شاه محمد بگرفتند.

همچنان در سنه (۹۶۷ هـ ۱۵۵۹ م) میرزا سلیمان از بدخشان به قصد

تسخیر بلخ لشکر کشید، و باقوای پیرمحمد خان در چشمه گازران جنگ کردولی شکست خورد، و پسرش میرزا ابراهیم بدست دشمن کشته گردید.

بعد ازین ابوالمعالی ترمذی در حدود (۹۷۱ هـ ۱۰۶۳ م) از دربار اکبری گریخته و کابل آمد، و خواهر محمدحکیم را بزنی گرفت، و ما در شهزاده را با برخی از امراء بکشت، شهزاده و مظلومین کابل از میرزا سلیمان حکمران بدخشان امداد خواستند، میرزادرپیل غوربند باقوای ابوالمعالی و کابل مصادف داد، ابوالمعالی را بکشتند و کابل را بدست آوردند (۱۷ از رمضان ۹۷۱ هـ ۱۰۶۳ م) سلیمان کابل را بشهزاده محمد حکیم امداد خود و میرزا سلطان امیدعلی گذاشته بدخشان رفت و محمد حکیم به امداد دربار اکبری حکمران مستقل کابل تادریای سند و قندهار و سلسله هندو کش گردید، و نفوذ میرزا سلیمان از بین رفت (۹۷۲ هـ ۱۰۶۴ م) چون محمد حکیم در کابل قوتی گرفت، باقوای مدعی خود فریدون از پشاور بر لاهور حمله کرد، ولی اکبر شاه در سنه (۹۷۴ هـ ۱۰۶۶ م) از آکره بلاهور آمده و محمد حکیم را واپس به پشاور عقب راند.

امادر غیاب محمد حکیم، میرزا سلیمان از بدخشان آمده و کابل را محاصره کرده بود، چون خبر مراجعت محمد حکیم را شنید محاصره کابل را ترک گفت و بدخشان بازگشت، ولی میرزا سلیمان از دست نواسه خود شاهرخ بن ابراهیم میرزا که در بدخشان و اندراب و تالقان و قندوز قوت یافته بود، از راه کابل به هند گریخت، و حکمرانی بدخشان بر شاهرخ مسلم آمد (۹۸۳ هـ ۱۰۷۵ م) اما سلیمان از هند بیبانه زیارت بیت الله برآمد و با یران رفت و از آنجا به قندهار و کابل آمد، و در سال (۹۸۷ هـ ۱۰۷۹ م) بیابوری شهزاده محمد حکیم بر بدخشان و نواسه خود تاخت آورد و شاهرخ با او صلاح کرده از تالقان ناهندو کش به سلیمان گذشت، و خود به بدخشان اکتفا نمود (۹۸۸ هـ).

اما شهزاده محمد حکیم بعد از مصالحه فوق از کابل بر پشاور و لاهور لشکر باز کشید، و این شهر را محاصره کرد، ولی اکبر در محرم (۹۸۹ هـ ۱۰۸۱ م) او را از اطراف لاهور عقب راند، و سفر اول را به تعقیب برادر تا کابل ادامه داد، ولی کابل و زابلستان را واپس به محمد حکیم سپرده و در (۱۴ صفر ۹۸۹ هـ) از آنجا به هند برگشت، اما اختلاف میرزا سلیمان و شاهرخ در بدخشان فرونشست، و عبدالله اوزبک حکمران بلخ ازین اختلاف استفاده کرده هر دو را بکابل عقب راند، و بدخشان تا

سلسله هندو کش ضمیمه بلخ شد. شهزاده محمد حکیم در کابل به تاریخ ۱۲ شعبان (۹۹۳ هـ ۱۰۸۵ م) از جهان رفت و اکبر پادشاه کنورمان سنگه را باقوای تازه دم به حفاظت کابل فرستاد، و زین خان کوکه را حکمران آنجا مقرر کرد، و کابل مستقیماً ضمیمه مملکت اکبری گردید (۹۹۵ هـ ۱۰۸۶ م) قوای اکبر در صفحات سوات و باجور با قبایل سلحشور پشتون در او بختند و خود اکبر نیز در سال (۹۹۷ هـ ۱۰۸۸ م) به پشاور آمده و سفر دوم کابل را کرد، و بعد از توقف یکماه در کابل قاسم خان کابلی را حکمرانی داده به پشاور برگشت ولی در جنگهای افغانستان با حکمداران روشانی و جلال الدین بن بایزید چهل نایبجاه هزار سوار شاهی و راجه بیژیل رکن مهم دربار اکبری بدست افغانان کشته شدند، و غزنی بدست روشا نیان افتاد که شرح آن تحت عنوان روشانیان خواهد آمد.

طوریکه سابقاً نوشتیم شهر قندهار در دست شهزادگان صفوی آمده و از مملکت اکبری منفک شده بود. امپد ادرسال (۹۹۹ هـ ۱۰۹۰ م) خان خانان از راه پلوچستان بر قندهار حمله کرد و با زدر (۱۰۰۳ هـ ۱۰۹۴ م) شاه بیگ خان کابلی آن شهر را به مملکت اکبری ضم کرد، و تا آخر عهد اکبری بر قندهار حکمران ماند، و در سال (۱۰۱۱ هـ ۱۶۰۲ م) میرزا حسن ولدشاهرخ بدخشانی را که بر قندهار حمله آورده بود به غور عقب راند، چون جلال الدین محمد اکبر شهنشاه هند در سال (۱۰۱۴ هـ ۱۶۰۵ م) از جهان رفت. (عکس ۶۹)

نورالدین جهانگیر فرزند او بجایش نشست، حکمران صفوی هرات حسین خان شاملو بمدد حاکم سیستان بر قندهار حمله کرد، ولی شاه بیگ خان در محاصره پای فشرد، و جهانگیر نیز قوت الظهر لشکر هند را بقندهار فرستاد، و لشکریان صفوی بدون نیل مرام گریختند و حکمرانی قندهار و سغد و ماتان از دربار جهانگیر به غازی خان داده شد (۱۰۱۴ هـ ۱۶۰۵ م).

جهانگیر در سنه (۱۰۱۵ هـ ۱۶۰۶ م) بسفر کابل آمد، و درین شهر شاه بیگ خان را بحکمرانی صفحات افغانستان مقرر نمود، و بعد از پنج سال در سنه (۱۰۲۰ هـ ۱۶۱۱ م) که اجداد افغان روشانی بر کابل یورش آورد، جهانگیر عوض شاه بیگ قلیچ خان را به حکمرانی کابل گذاشت (شرح جنگهای روشانیان با اکبر و جهانگیر در فصل روشانیان خوانده شود).

چون قندهار همواره نقطه نزاع شاهان صفوی و بابر بود، و اکنون بدست جهانگیر افتاده بود. لهذا در سال (۱۰۳۱ هـ ۱۶۲۱ م) شاه عباس صفوی آنرا تسخیر کرد، و جهانگیر با وجودی که در سال (۱۰۳۵ هـ ۱۶۲۵ م) سفر دوم خود را بکابل نمود، ولی موفق نشد، بر قندهار لشکر کشی کند، لهذا خواجه ابوالحسن رابعمرانی کابل و پنجشیر نادریای سند گماشته و خودوی بهند رفت و در سال ۱۰۳۷ هـ (۱۶۲۷ م) روز یکشنبه ۲۸ صفر در لاهور از جهان در گذشت (هکس ۷۰) و بجای او شاهزاده خرم پسرش بر تخت هندنشست، و به شهاب الدین محمد شاه جهان مشهور شد. جنگهای دودمان بایزید روشن که در تیراه و پشاور و کابل و غزنی و بنگش از عصر همایون و اکبر آغاز یافته بود و تاجلو س شاه جهان توأم کرد. حکمرانان دربار دهلی در صفحات افغانستان مشغول مقابلهتای عنیفی بودند (شرح آن در تحت عنوان روشانیان می آید) و قتیکه جهانگیر از جهان رفت، و ظفرخان حکمران افغانستان با حدود روشانی سرگرم پیکار بود، درینوقت نذر محمدخان حکمدار بلخ فرصت را غنیمت شمرد، و بر بامیان و قلعه ضحاک تاخت و بعد از فتح تمام نقاط ولایات شمالی افغانستان از هند و کشیکذشت و کابل را بچنگهای خونین سه ماه محاصره داد. شاه جهان خواجه ابوالحسن مهمند لشکر خان را با ۱۵ هزار سوار و سپه سالار مهابت خان را با ۲۰ هزار سوار با افغانستان فرستاد (ذیعقده ۱۰۳۷ هـ ۱۶۲۷ م) و نذر محمد از راه غوری به بلخ عقب نشست و کابل بدست لشکرخان آمد (محرم ۱۰۳۸ هـ ۱۶۲۸ م) در اواخر این سال کمال الدین ولد شیخ رکن الدین افغان قبایل افغانی را از سواحل اتک تا کابل با خود متفق ساخته و برخلاف حکومت دهلی شورش کرد، و پشاور را محاصره نمود، اما سعید خان حکمران کابل شورشیان را متفرق ساخته و پشاور را حفظ کرد (ذیحجه ۱۰۳۸ هـ ۱۶۲۸ م).

در عصر اکبری حسن خان ترین یکی از روسای بزرگ صفحات بنین بلوچستان حالیه بود که فرزندش شیرخان ترین درین حکومت صفوی و تیموری دهلی با استقلال میزیست و در سال (۱۰۴۱ هـ ۱۶۳۱ م) برای تسخیر سیوستان نیز حرکت کرد، درینوقت حکمران صفویه قندهار علی مردان بر بنین بتاخت و شیرخان بقلاع دوکی و چیتالی پناه برد، اما شاه جهان در اواسط (۱۰۴۷ هـ ۱۶۳۷ م) لشکری بقندهار سوق داد و علیمردان خان حکمران صفویه تسلیم و قندهار را بقوای شاه جهان سپرد

و روسای بومی قندهار ملک مفدود و کامران (رجوع به شرح ابدالیان درین کتاب) از دربار شاه جهان رسماً به حکمرداری قندهار شناخته شدند و قوای شاه جهان تاسواحل هلند و زمیندار و روست و گرشک تصرف کردند (جمادی الاولی ۱۰۴۸ هـ ۱۶۳۸ م) و در محرم (۱۰۴۹ هـ) بود که شاه جهان سفراول خود را بکابل کرد، و در مقابل جنبش یوسفزانی که حکمرانان بزرگ شاه جهان رادر نوزشیره و پشاور کشته بود فدا علی مردان خان را بسر کوبی ایشان گماشت (۱۰۵۰ هـ) و سعیدخان را بکابل و قلیچ خان را بقندهار مقرر کرده از حدود هندو کش تا قندهار نصف افغانستان را ضمیمه دولت تیموری دهلی نمود، ولی ملک اودل و ملک حمزه افغان که در هلند و سیستان استقلال خود را حفظ میکردند، در شعبان ۱۰۴۹ هـ برکنار هلند بالشکر یان شاه جهان جنگ کردند، اما بناکامی از بین رفتند، و شاه جهان برای حفظ قندهار از حملات صفویه شهزاده داراشکوه را با (۵۰) هزار سوار گماشت، چون قوای صفوی قندهار را نذر محمد خان حکمران ولایات شمالی هندو کش کابل را تهدید میکردند، بنابراین شاه جهان در ذیحجه ۱۰۵۵ هـ (۱۶۴۵ م) شاهزاده مراد بخش را با (۵۰) هزار سوار و ده هزار پیاده و توپخانه سنگین سوق داده و خود وی هم در ربیع الثانی (۱۰۵۶ هـ) بکابل رسید، و بلا فاصله برولایات شمالی از راه پروان و درهای هندو کش یورش برد، و تمام صفحات بدخشان را تا بلخ فتح کرد، و سرحد مملکت تیموریه دهلی را تا آب آمو رسانید، و خواص خان را بصویداری قندهار و خواجه عبدالرحمن را به بدخشان و سعادت خان را به ترمذ و واسد الله را به زمیندار و رود الفکار خان را بکابل گماشت و خودش به پشاور و لاهور رفت. اما عبدالعزیز خان ولد نذر محمد خان والی توران در (۱۰۵۷ هـ ۱۶۴۷ م) بر بلخ باز تاخت، و حملات وی تا قلاع هندو کش رسید، بنابراین شاه جهان سفر سوم خود را بکابل کرد و شهزاده اورنگ زیب باقوای خود برخلاف حملات اوزبک در صفحات شمالی هندو کش تا بلخ و اندخود و میمنه پیش رفت، چون حفظ شمال هندو کش دشوار بود، لهذا شاه جهان بلخ را به نذر محمد خان سپرد و خودش بهند رفت (رجب ۱۰۵۷ هـ ۱۶۴۷ م).

صفویان قندهار را فراموش نکردند و در سنه (۱۰۵۸ هـ) اولاً نامه ئی بطایب شهر قندهار از طریق دوستی بشاه جهان فرستاد و بعد از آن خود شاه عباس ثانی با لشکری کران و پنج توپ بالیمراز اصفهان برآمده بقندهار یورش آورد، و این شهر را در زمستان بمسد.

هزار سوار محاصره کرد، از دربار دهلی شهبزاده اورنگزیب با ۷۰ هزار لشکر از لاهور و کابل متوجه قندهار گردید، ولی شاه صفوی بعد از جنگهای خونین قندهار را نیکشود، و محراب خان را باده هزار سوار در آنجا گذاشته خود وی بهرات رفت. شهبزاده اورنگزیب در جمادی الاولی (۱۰۵۹ هـ - ۱۶۴۹ م) محراب را در قندهار محاصره کرد و خود شاه جهان هم سفر چهارم خود را بکابل نمود، ولی چون کاری از پیش نبردند، امر داد که اورنگزیب محاصره (۴) ماهه قندهار را ترک گوید و بدهور آید. دو سال بعد شاه جهان سفر پنجم بکابل نمود و شهبزاده اورنگزیب را با (۵۰) هزار سوار و پیاده و (۲۰) توپ قلعه شکن و (۲۰) توپ پهنه و ده فیل مست جنگی بر قندهار سوق کرد، و سعدالله خان را با قوای دیگر به پشتیبانی او گماشت. این قوای سنگین که قندهار را با محاصره کرده بودند در دو ماه کاری کرده نتوانستند، و بدون اخذ نتیجه و ایس بکابل و لاهور رفتند (رمضان ۱۰۶۱ هـ - ۱۶۵۰ م) در سال دیگر باز شاه جهان قوای سنگین را بقیادت شهبزاده دارا شکوه برای محاصره سوم قندهار بتعداد صد و پنجاه هزار سوار و (۵۴) توپ کلان و خورد و (۱۷۰) فیل جنگی و سی هزار گلوله توپ بر قندهار سوق کرد، محراب خان حکمران آهنین قندهار باز قلعه قندهار را نگه داشت و (۵) ماه مقاومت نمود، و شاه جهان بدون فتح قندهار دفعه سوم ناکام به بند برگشت، و در اینصورت فقط کابل و غزنی در دست شاه جهان مانده و بهادر خان افغان را بحفاظت آن گماشت. قندهار و سیستان و هرات در دست صفویان و ولایات شمالی از میمنه و اند خود تا بلخ و طخارستان و هندوکش متعلق بود به حکمداران توران که اخلاف نذر محمد خان بودند. چون شاه جهان در سال (۱۰۶۸ هـ - ۱۶۵۷ م) بدست پسرش اورنگزیب محبوس و عوض وی اورنگزیب بر تخت دهلی نشست. مهابت خان را حکمران کابل و شمشیر خان را حاکم غزنی، و سعید خان را بفوجدارای کوهستان افغان و پشاور مقرر کرد. (عکس ۷۱-۷۲)

عصر عالمگیر بر شور ترین دوره افغانستان است که همواره صفحات مملکت از آنک تا کابل مورد بیکار قوای دربار دهلی و افغانان بود، که اولاً یوسف زائیان شمال پشاور بقیادت باکو و ملاچالاک و سلطان محمود گدون بر پکهلی هجوم آوردند، عالمگیر در سال (۱۰۷۷ هـ - ۱۶۶۶ م) کامل خان فوجدار آنک را پسر کوی آنها گماشت، ولی در حدود (۱۰۷۹ هـ - ۱۶۶۸ م) ایمل خان مهمند (که بنام ایمل شاه سکه میزد) در خیبر بهمراهی خوشحال خان حاک (شاعر و مرد جنگی معروف پشتون) برخلاف قوای

عالمگیر جنگهای زیادی نمودند و مدت سه سال عالمگیر در حسن ابدال برای سرکوبی آنها بودند، و شهبزاده محمد اعظم در کابل بود، و آخر خان با افغانان جنگهای خونین کردی، تا که عالمگیر بعد از پنج جنگ تپترو درابه و فوسهر و کنداب و خا پش و کشتار تقریباً يكلك نفوس طرفین نسبت افغانان را فرو نشانده نتوانست. چون عالمگیر ازین بیکار طویل ببتک آمد. خود وی بدیله رفت، (۱۰۸۱ هـ -) و ایمل خان در لغمان با آخر خان جنگی نمود بس عظیم و مدتها تا که آخر در (۱۱۰۲ هـ - ۱۶۰۹ م) بدست افغانان کشته گردید، و شهبزاده محمد معظم بهادر شاه در اواخر عهد عالمگیری در کابل و پشاور حکمران بود، و در سال (۱۱۱۴ هـ - ۱۷۰۲ م) سردار بزرگ قبایل افغانی بردل خان را که بالشکر خود از خوست بکابل می آمد، از ترس اغتشاش و بند شدن راه پشاور و کابل بکشت.

و بعد از مرگ عالمگیر که در (۱۱۱۸ هـ - ۱۷۰۶ م) روی داد، معظم از کابل ب لاهور رفت و علم شاهی افراخت و در اواخر عهد تیموری دهلی، ناصر خان در کابل و پشاور و باقر خان در غزنی حکمران بودند و پادشاهان هوتکی قندهار را تاپشین و مستنک و دیره جات بدست آورده بودند، تا که نادر شاه افشار در (۱۱۵۱ هـ - ۱۷۳۸ م) بساط سلطنت آل بابر را بعد از مرور (۲۴۰) سال از افغانستان برچید. مدت دو نیم قرن دوره تیموریه بند در افغانستان به جنگها و خونریزی بگذشت و افغانستان نقطه لاقی سه قوت بزرگ امپراطوری دهلی و صفوی ایران و شاهان تورانی، اوراتالتهر بود، و بنابراین از مدنیت و صنعت و ادب پروری شاهان خطی سیرد. و مدت دو نیم قرن در جنگهای شدید آزادی خواهان داخلی با مسیحیان خارجی تخریب گردید و از مدنیت تیمور به هند انسی از عمران و آبادی در افغانستان دیده نشد جز قهر و جنگ و خون و جاسوسی.

منظور تخریبات خارجی ها در این دو نیم قرن در افغانستان خیلی دخیراش است آنچه بعد از بغمای چنگیز و تیمور، دولت تیموریان هرات جیره نموده و آناری از مدنیت و صنعت و ادب بوجود آورده بودند، درین مدت ناپود گردیدند، اما همین دوره بهترین مظهری از حس وطن پرستی و استقلال طلبی ملت افغان است. که در دو نیم قرن با سه قوه مدتها آسیا جنگیدند و نکذاشتند بیکانگان به آرامی و خرمی بروطنشان حکمرانی کنند.

سمرده است: نابل شانزده کرور دام، قندهار شش کرور دام، بلخ هشت کرور دام، بدخشان چهار کرور دام (هر پنج دام مساوی ۲ آنه)

بقول ابوالفضل هر صوبه به چند سر کار و شهر و قلعه و تپانه تقسیم شدی. و صوبدار آمر ملکی و نظامی بودی، که تادوازه کرور دام معاشی داشتی. در تحت امر صوبدار کومکی (آمر نظامی موقتی) و تعینات (آمر نظامی دائمی) و فوجدار (معاون افسر بزرگ نظامی) تپانه دازو کوتوال یعنی قلعه دارد. مراکز مهمه امنیت عامه بلاد و راهها و قلاع نظامی مملکت را اداره میکردند. و گاهی یک صوبه بصورت تیول (اقطاع) هم یکی از امراء و شهبزادگان داده شدی و او را تیولدار گفتندی. در هر صوبه و شهر دیوان مأمور محاسبه و امور مالی بودی و قاضی هم امور عدلیه و محاکم شرعی را اداره کردی. که برای قشون یک نفر قاضی عسکر (عدالت اردو) جداگانه وجود داشتی. بخشی مأمور بود که تنخواه و لوازم لشکری را مهیا کردی. و واقعه نویسی مأمور استخبار و جاسوسی پرداختی، که بنام هرکاره اشخاص جواسیس در هر جا داشتی. گاهی بنام ناظم و نظامت نیز اشخاص مهم دربار آل بابر دهلی بحیث زوسنای تنظیمیه فوق الفانده موقتا بیرخی از موارد مهمه رفتی و تمام این کارکنان دولتی مراتب ذیل داشتی:

اول دههزاری که (۷۰۰) است و دو صد فیل و دو صد حیوان بار بود ار (۳۲۰) عزاده در تحت امر داشت و ماهوار تا (۶۰) هزار روبیه تنخواه کرفتی.

این مراتب از ده هزار ی تاده باشی به (۶۶) رتبه میرسید. و هر منصب پایین از پنجهزاری از حیث تنخواه سه مرتبه داشتی مثلا پنجهزاری اول پنجهزاری دوم و سوم.

از بقایای عمرانات دوره تیموریه دهلی در افغانستان نیست: طاق چهل زینه در کوه سر بوژه غرب قندهار که بفرار کتیبه آن میرزا کامران و میرزا عسکری و میرزا هندال عمران آنرا در (۹۳۰ هـ) آغاز و بسال (۹۵۳ هـ) انجام داده اند. و بعد از آنها میر معصوم صاحب منصب اکبری کتیبه بی در سنه ۱۰۰۴ هـ در مدت چهار سال بذریعه سنگ تراشان ماهر بنام هما یون و اکبر در آن کنده است. دیگر کتیبه مراد سید حسین زنجیر باخواهر زاده اباحسن ابدال قندهار است که همین میر معصوم در سال (۱۰۰۱ هـ) کند و کذالك آبادانی و کتیبه مراد

درینوقت شاهان تیموری دهلی در کابل و قندهار و شاهان صفوی در هرات و سیستان و شاهان تورانی در بلخ و بدخشان سکه میزدند. چون اقوام افغان از سه طرف مورد تهدید بودند بنا بران روح مقاومت و حفظ اتونومی در آنها تقویت شدی، و ادبیات پستو درین عصر به نصح و بختکی رسید و رهنمایان آزادیخواهی و استقلال طلبی مانند پسر روشن و خوشحال خان و دیگران در زبان پستو آثار گرانبهایی نوشتند و از معیشت ادبی این دوره است که در ادبیات پستو یک نوع تنفر شدیدی از سلطه بیگانه پادشاهان باری هند ایجاد کردید.

تشکیلات مهکی و لشکری تیموریان دهلی در افغانستان براساسی تشکیلات لودیان و سوریان هند بوده و بقول مستر سمت و دولافوز همان اساسهای مدنی شیر شاهی را توسعه دادند. و افغانستان را بچهار صوبه تقسیم کرده بودند: که از آن جمله صوبه کابل از بدوشاهنشاهی با پسر تافتح نادر شاه اقتدار بدلهی مربوط بود. اما صوبه دوم قندهار گاهی بدلهی و گاهی بصوبه ایران تعلق کرفتی. صوبه سوم که بدخشان باشد در بین تیموریان دهلی و اقارب پدری آنان مورد نزاع بودی. و صوبه چهارم بلخ نیز گاهی بدو دمان بابری دهلی و گاهی به پادشاهان توران مربوط گشتی. که صوبه کابل در عصر بابر بقول خود او (۲۰) محل داشت و عایدات آن بیست لک شاهرخی مساوی یک کرور و بیست و هشت لک دام شدی. که همین صوبه بقول ابوالفضل از پامیر و کنک و سوات و بنیر و با جور قندهار و زابلستان وسعت داشت. و در عصر اکبری بدو سر کار کابل و قندهار منقسم میشد و سر کار کابل دارای (۲۲) محل بود و (۴۶۵، ۸۰۵۰۷) دام نقدی و (۱۳۷، ۱۷۸) دام مالیه و (۱۸۷، ۲۸) سوار و (۲۱۲، ۷۰۰) پیاده و خود شهر کابل (۷۵۸، ۴۱۰) دام نقد عایدات داشت.

اما سر کار قندهار دارای (۲۴) محل و (۸۱۱۴) تومان (مجموعه قره) و (۲۹-۶۰۰) دینار نقد و (۷۷۵-۴۵) گوسفند و (۴۵) اسب بلوچی و (۳، ۷۵۲، ۹۷۷) خروار غله و (۴۲۰) من برنج و دو خروار آرد و ۲۰ من روغن و (۸۷۵، ۱۲) سوار و (۲۶۰، ۲۷) پیاده عایدات دولتی بود.

عبد الحمید لاهوری در عصر شاه جهان از جمله ۲۲ صوبه مملکت آل بابر چهار صوبه افغانستان را بحساب ذیل دارای عایدات دولتی

سید عبدالجلیل بن سلطان خلیل بن سلطان محمد متوفی (۸۵۴ هـ) مشهور به شاه مقصود در خاکریز ۴۰ میلی شمالی قندهار است که میر بزرگ ولد سید معصوم در (۱۰۵۵ هـ) آباد کرده. دیگر کتیبه مزار سید محمد المشهور به سید شیر قلندر ولد امیر انصاریست که بقول تاریخ معصومی در محرم ۹۳۳ هـ وفات یافته و میر معصوم مذکور در کوه سپیروان قندهار در سال (۱۰۰۵ هـ) کتیبه آنرا نوشته و عمارتی بران ساخته. دیگر چارباغ قندهار است که بقول ابوالفضل از عمرانات بابر بود.

امادر کابل باغ شهر آراء و چارباغ و باغ جلوخانه و اوورته باغ و باغ صور تو باغ مهتاب و باغ آهوخانه بقول عبدالحمید از بقایای عمرانات بابری بودند. که جهانگیر در تزک خود نیز توصیف آنرا میکند. کذاک باغ بغلان ساخته میرزا الخ بیگ و بابر) و تحت بابر که بامر خودش در ۹۱۴ ساخته شده و جهانگیر در (۱۰۱۶ هـ) بطرف جنوب کابل تکمیل کرد. و هم چهارچته کابل (بازار معروف ساخته علیمردان خان) مسجد شور بازار (ساخته اورنگزیب) باغ علیمردان و باغ صفا (در بهسود جلال آباد اثر بابر) باغ و فاکه در (۹۱۴ هـ بابر ساخته) قلعه شهباز (بقول ابوالفضل ساخته اکبر در (۹۹۸ هـ) و باغ استالف و مسجد سنک مرمر مزار بابر و باغ نمله (مشرقی کابل معمور ۱۰۵۶) از عمرانات شاه جهان اند.

حصار کابل که از سابق موجود بود بقول تزک جهانگیری از طرف میرزا کامران ترمیم و عمارات بالا حصار در سفر (۱۰۱۵ هـ) بامر جهانگیر تعمیر شدند. اما حصار شهر قندهار که در سال (۱۱۵۱ هـ) نادرشاه آنرا ویران ساخت از زمان قدیم موجود بود. که بقول عبدالحمید شاه جهان آنرا بمصرف هشت لک روپیه ترمیم کرد. قلعه پروان شمالی کابل (جبل السراج کنونی) زاهم همایون در (۹۵۵ هـ) ساخت که مرکز لشکر او بود.

در عصر شاهان تیموریه دهلی کابل و قندهار و بلخ و بدخشان دار الضرب نیز بوده. و بقول ابوالفضل در عصر اکبر کابل یکی از جمله همان چهار صوبه بودی. که طلای اکبر راداران سکه میزدند. در هر چهار صوبه مسکوکات نقره و مس از طرف شاهان تیموری دهلی یا صفویان ضرب شدی. و در عصر جهانگیر مسکوک مسی در قندهار ضرب گردیده که شکل بروج شمسی تقویمی دارد. کذاک جهانگیر در سال ۱۴ جلوس روپیه نقره در قندهار ضرب کرده که بیت (ز جهانگیر اکبر شاه

سکه قندهار شد دلخواه) دارد.

از مشاهیر علمی و ادبی عصر تیموریان دهلوی در افغانستان اند: ابنری بدخشی (شاعر) ابراهیم بیتمی (تکمیل کننده مخزن افغانی) ملک ابوالفتح سیستانی (شاعر سردار) آتشی قندهاری (شاعر متوفی ۹۷۳ هـ) شیخ احمد مجدد کابلی (عارف سرهندی (۹۷۱-۱۰۳۴ هـ) ارزانی (شاعر پستو حدود ۹۵۰ هـ) اشرف خان هجری (شاعر پستو پسر خوشحال خان خمت. میراعجاز هروی (شاعر و نثار) سلیم افغان لودی (شاعر) افضل خان ختک (متوفی ۱۱۸۴ هـ) مولف تاریخ مرصع پستو (ملا الف هوتک ناظم بحر الايمان پستو ۱۰۱۹ هـ) امام الدین متی زری ۱۰۲۰ (۱۰۶۸) مولف تاریخ افغان) امانی کابلی (شاعر) امانی افغان شاعر حدود ۱۰۷۷. امیر (شاعر پستو ۱۰۲۳ هـ) انوری هروی (شاعر) بابای بلخی (شاعر حدود ۹۵۰ هـ) بابو جان (شاعر پستو حدود ۱۰۵۰ هـ) خواجه باقی بالله کابلی (عارف و مولف سلسله الاحرار (۹۷۱-۱۰۱۲ هـ) شیخ بایزید افغان زاهد معروف عصر عالمگیر) بایزید روشن (قاید و نویسنده پستون) بای خان (شاعر پستو حدود ۱۱۰۰ هـ) شیخ بستان بریخ (شاعر و عارف پستون متوفی ۱۰۰۲ هـ) بنایی کابلی (شاعر عصر همایون) بوالعجب کابلی (شاعر دوره اکبری) جهانگیر هروی (ناظم مظهر الانار متوفی ۹۴۶ هـ) غزنوی (شاعر متوفی ۹۷۳ هـ در بشاور) ذاب هروی (شاعر ۱۰۸۰ هـ) ناش محمد قندوزی (مولف حجة الاورنگ شاهیه ۱۱۰۰ هـ) ترائی بلخی (شاعر پستو خوشحال خان ختک) سلطان قندهاری (شاعر عصر اکبر) ثابت بدخشی (شاعر) ثابت بریخ (عارف پستون) ثانی خان هروی (شاعر دوره اکبری) جهانگیر هروی (ناظم مظهر الانار متوفی ۹۴۶ هـ) حبیبی کابلی (ناظم یوسف وزلیخا ۱۰۹۰ هـ) قاضی نظام بدخشی (قاضی خان دوره بابر) حسام الدین بدخشی (قاضی دوره بابر و همایون) حایمه (شاعر پستو دختر خوشحال خان ختک) ملک حمزه سیستانی (شاعر ۱۰۸۳ هـ) حمید ماشو خیل مهمند (شاعر پستو ۱۱۰۰ هـ) حمید گل (شاعر پستو) خاتک خلیل (شاعر پستو) خانی کابلی (شاعر ۹۸۵ هـ) خرد بیگی کابلی (شاعر متوفی ۹۷۵ هـ) خواندمیر (نویسنده حبیب السیر و خلاصه الاخبار و دستور الوزراء و غیره متوفی ۹۴۱ هـ) خواجه زاده کابلی (شاعر عصر اکبر) خواجه حسن هروی (شاعر متوفی ۹۷۹ هـ) خواجه محمد بنکش (شاعر پستو عصر عالمگیری) خوشحال خان ختک (سردار جنگی و شاعر معروف پستو) داعی کشمی (شاعر متوفی

عبدالرحمن مانگر اوی ضلع هزاره (مؤلف حسینہ درعصر اکبری)
 عبدالرحیم مانگراوی (مؤلف ردالبدع درعصر اکبر) عبدالوہاب مانگراوی
 (ناظم کتبخانہ الدقائق درعصر اکبری) عبدالرسول ابن سیدعلی (مؤلف
 مجمع اللغات والاسماء در ۱۱۱۸ هـ) عبدالقادر خٹک (شاعر پښتو پسر
 خوشحال خان) عبدالصمد بدخشی (شاعر حدود ۹۵۰ هـ) عبدالرحیم هوتک
 قندهاری (شاعر پښتو) عبدالرشید سلطان حسین ناظم رشیدالبیان در
 حدود ۱۱۰۰ هـ عبدالرزاق کابلی (عالم عصر شاہجہان کہ بر شرح تجرید و
 محاکمات حواشی نوشتہ) عزت‌ہروی (شاعر و افسر لشکر دربار عالمگیر متوفی
 ۱۰۸۰ هـ) عشقی کابلی (میربخشی و شاعر عصر اکبری متوفی ۹۹۰ هـ)
 علیخان (شاعر پښتو) سیدعلی قندوزی ولد سید قبر مشہور بہ پیر بابا
 (عارف معروف) عمز خویشکی (از علمای عصر اکبری و بیروان روشانی)
 عیسی پشاوری شاگرد اخوند پنجو (نویسنده کتاب در فضیلت اہل بیت)
 عیسی مشوانی (شاعر پښتو ۹۰۰ هـ) عیسی آخوندزادہ کا کر (شاعر
 پښتو حدود ۱۰۵۰ هـ) میر کلان غزنوی (امیر و شاعر عصر اکبری)
 غلام محمد ولد شیرخان گی کیانی ناظم معراج نامہ و سیف الملوک پښتو
 ۱۱۱۵ هـ غیوری کابلی (شاعر و ملازم شہزادہ محمد حکیم) فخری ہروی شاعر و
 مؤلف عصر ہمایون (فصیح ہروی (شاعر) فصیحہ ہروی (شاعرہ) فیاض پشاوری ناظم
 فصیح ہروی (شاعر) فصیحہ ہروی (شاعرہ) فیاض پشاوری (ناظم
 قصہ بہرام و گل اندام در پښتو) فیاض ہروی (شاعر ۱۱۰۰ هـ) فیروزہ
 کابلی (شاعر از رجال دربار ہمایون) قاسم قندهاری (از علمای عصر
 اکبر) شیخ قاسم سلیمان پشاوری (عارف و نویسنده تذکرۃ الاولیاء
 افغان در عصر اکبر) قاسم گاہی کابلی (شاعر دربار اکبر) قاسم
 شنواری (نویسنده فواید شریعت در پښتو در ۹۶۷ هـ) قلندر (شاعر
 پښتو) کاظم خان شیدا (شاعر پښتو از خاندان خوشحال خان خٹک)
 کاشفی بدخشی (شاعر ۱۰۴۲ هـ) میرزا کامل ولد احمد بخشی (نویسنده
 بحر الزمان متوفی ۱۱۳۱ هـ) گدایی کابلی (شاعر عصر ہمایون)
 لایق بلخی (شاعر دربار امام قلی خان بادشاہ توران) لعلی بدخشی ولد
 شاہ قلی (شاعر و ملازم دربار اکبر) شیخ متی کاسی (عارف عصر اکبر
 متوفی ۱۰۱۰ هـ) میر محمد زاہد ہروی پسر قاضی اسلم (عالم و وقایع
 نویس شاہ جہان ۱۰۶۴ هـ نویسنده حاشیہ شرح مواقف و حاشیہ شرح
 تہذیب علامہ دوانی و حاشیہ تصور و تصدیق قطب الدین رازی و حاشیہ
 شرح الہیا کل و زاوید ثلاثہ) قاضی محمد اسلم ہروی (قاضی کابل و

۹۹۴) درویزہ ننگرہاری (نویسنده پښتو و مبلغ معروف) دولت‌لوانی
 (شاعر پښتو حدود ۱۰۵۸ هـ) رابعۃ قندهاری (شاعرہ عصر بابر) دوست
 محمد کاکر (شاعر و مؤلف غرغشت نامہ پښتو ۹۲۹ هـ) دبیری کابلی
 (شاعر عصر شاہ جہان) ربیع بلخی (شاعر ۱۰۸۰ هـ) رحمان بابا (شاعر
 پښتو و عارف معروف پشاور) رونقی بدخشی (شاعر متوفی ۹۶۴ هـ)
 زاہر بدخشی (شاعر متوفی ۱۰۶۷ هـ) ساغری ہروی (شاعر حدود ۹۵۰ هـ)
 سروری کابلی (شاعر عصر عالمگیری) زرغونہ قندهاری (شاعرہ
 پښتو کہ بوستان سعدی زادر ۹۰۳ هـ بہ پښتو نظم کرد) سکندر خان
 (شاعر پښتو پسر خوشحال خٹک) سلطان قندهاری (شاعر عصر اکبر)
 سلطان علی اوبہی ہروی (شاعر حدود ۹۵۰ هـ) سلطان محمد خندان
 (خطاط و شاعر کابل حدود ۱۱۰۰ هـ) سوسنی کابلی (شاعر و امیر عصر
 جہانگیر) سید احمد خٹک (از مولفین عصر اکبری) سیف خان خوستی
 قطنی (افسر عہد شاہ جہان مؤلف راگ پن در موسیقی متوفی ۱۰۹۵ هـ)
 ملاشاہ بدخشی (نویسنده تفسیر و شاعر متوفی ۱۰۷۰ هـ) شجاع
 سیستانی (شاعر) شوخی ہروی (شاعر) شیدای بلخی (از علمای
 حضور بابر) امیر شیرعلیخان لودی مؤلف تذکرہ مرآۃ الخیال ۱۱۰۲ هـ)
 شیرمحمد هوتک قندهاری (۱۰۹۲ - ۱۱۷۵ هـ) ناظم اسرار العارفین
 در پښتو) شیرمحمد ننگرہاری (شاعر پښتو ۱۱۰۰ هـ) صادق قندهاری
 (شاعر عصر ہمایون) صبوحی بدخشی (شاعر متوفی ۹۷۳ هـ) صبوحی
 کابلی (شاعر دربار اکبر) صدر خان خٹک (شاہ عصر پښتو پسر
 خوشحال خان خٹک) حاجی عارف قندهاری (مورخ و شاعر ہوبار بیرم
 خان و نویسنده مطلع و مقطع در تاریخ ۹۸۶ هـ) عارف کابلی (شاہ عصر
 ۱۰۰۰ هـ) ملا عالم کلبہاری (شاعر عصر اکبر ناظم صلصۃ الجرس و
 نویسنده ہدایۃ العقل و بحر الوجود و عوالم الآثار و فتوح الولاہ متوفی
 ۹۹۲ هـ) عباس سروانی (مؤلف تاریخ شیرشاہی) عبدالسلام پشاوری
 (نواسہ درویزہ و نویسنده پښتو) عبدالرحمن بختیار (عارف حد و د
 ۹۰۰ هـ) عبدالعزیز ہروی (عالم عصر بابر) عبدالرحمن رمزی بدخشی
 (مؤلف ردالشیعہ و اثبات نبوت) میر عبداللہ ولد میر نعمان از مشایخ
 نقشبندیہ و شاعر ، عبدالعلی تالقانی (نویسنده انشاء ۱۰۶۰ هـ)
 عبداللہ نیازی (عارف دورہ اکبری متوفی ۱۰۰۰ هـ) شاگرد شیخ سلیم
 خشتی و سید محمد جونوری (عبداللہ) (شاعر پښتو در حدود ۱۰۰۰ هـ)

هند در عصر جهانگیر و امام شاه جهان متوفی ۱۰۶۱ هـ (در لاهور) شیخ محمد امین بدخشی (عارف و نویسنده قطرات و رساله ضروریه متوفی در کشمیر ۱۰۹۸ هـ) محمد یوسف کابلی پسر شاه بیگخان (شاعر مقتول ۹۸۰ هـ) شیخ محمد صالح الکوژی قندهاری (شاعر پینتو و عالم حدود ۱۰۱۴ هـ) محمد صالح فارغی (شاعر عصر همایون) محمد تقی تالقانی (شاعر متوفی ۱۰۵۰ هـ) ملا محمد هروی (عالم عصر اکبری ۹۸۲ هـ) محمد هاشم قندهاری (شاعر دربار بیرم خان) محمد فاضل بدخشی (عالم و قاضی عدالت اردو در عصر جهانگیر) محمد امین فوشنجی و ولد قنبر علی (شاعر و امیر دربار شیبانی) محمد ظاهر انصاری هر و ی (شاعر حدود ۱۰۰۰ هـ) محمد بن ابراهیم (مورخ عصر سلطان ابراهیم لودی نویسنده تاریخ ابراهیم شاهی) علی محمد مخلص زوشانی (شاعر پینتو ۹۵۰ هـ) ملا مست زمند (نویسنده سلوک الفزات پینتو حدود ۱۰۵۰ هـ) مستفید جگدلکی (شاعر دربار عبدالعزیز خان شاه بخارا در حدود ۱۰۰۰ هـ) مسعود بن عبدالله پشاور (شاعر پینتو ناظم قصه آدم خان و درخانی در حدود ۱۰۰۰ هـ) مصطفی خان بدخشی (عالم و امیر دربار عالمگیر و نویسنده امازات الکلم در استخراج آیات قرآن) مصطفی بن نور محمد بن عبدالکریم بن درویره نویسنده پینتو در حدود ۱۱۱۲ هـ) مظفر الدین بدخشی (شاعر حدود ۹۸۷ هـ) میر معصوم نامی بن سید صفایی از نسل بابا حسن ابدال مدفون قندهار (مؤلف تاریخ معصومی و طب نامی و شاعر و افسر نظامی دوره اکبر ناظم معدن الافکار و حسن و ناز و اکبر نامه و پری صورت) مغزی هروی (شاعر عصر میرزا کامران متوفی ۹۸۲ هـ) معجز کابلی (شاعر عصر عالمگیر) مفید بلخی (شاعر دربار عبدالعزیز خان بخارا در حدود ۱۰۵۰ هـ) مقصود هروی (خطاط دربار همایون) تاج محمد ممنون (شاعر متوفی ۱۱۵۰ هـ) قاسم موجی بدخشی (امیر و شاعر دربار همایون ناظم یوسف و زیخا و لیلی و مجنون متوفی ۹۷۹ هـ) مهربی هروی (شاعره دربار ملکه نورجهان) میرکلان هر و ی (عالم معروف و معلم جهانگیر متوفی ۹۸۳ هـ) میرک بلخی متخلص به فکری (عالم و شاعر متوفی در اصفهان ۱۰۶۱) میرک هروی (عالم و معلم داراشکوه و صدر کل عهد عالمگیر متوفی ۱۰۷۱ هـ) میر دوست کابلی (خطاط عهد اکبری) میرزا خان انصاری روشانی (شاعر پینتو) میر الهی بدخشی (شاعر و قاضی کولاب حدود ۹۵۰ هـ) میرعلی هروی خطاط معروف (متوفی ۹۶۶ هـ) میرزا قلی میلی هروی (شاعر متوفی ۹۸۳ هـ) ناظم

هروی (شاعر حدود ۱۰۷۰ هـ) میر نصیر الدین هروی (از علمای دربار عالمگیر) قاضی نظام غازی خان بدخشی (عالم و امیر دربار شهزاده محمد حکیم و اکبر مؤلف رساله اثبات کلام و بیان ایمان تحقیق و تصدیق و حاشیه بر شرح عقاید و رسایل تصوف متوفی ۹۹۲ هـ) خواجه نظام الدین احمد هروی پسر محمد مقیم مورخ دربار اکبر مؤلف طبقات اکبری (متوفی ۱۰۰۳ هـ) نظمی بلخی (شاعر حدود ۱۱۰۰ هـ) نعمت الله هروی پسر خواجه حبیب الله (مؤلف مخزن افغانی در ۱۰۱۸ هـ) نعمت الله و ولد رکن الدین تیراهی (مؤلف رساله ذکر و فکر رسایل تصوف در حدود ۱۰۰۰ هـ) نیکبخته دختر شیخ الله دادموزی شمال پشاور (مادر شیخ قاسم سلیمانی و مولفه ارشاد الفقراء بسال ۹۶۹ هـ) واصب قندهاری (شاعر متوفی در اصفهان ۱۰۵۰ هـ) واصل (شاعر پینتو در حدود ۹۰۰ هـ) واصل کابلی (شاعر متوفی ۹۶۸ هـ) واقعی هروی (شاعر ملازم اکبر) والای قطفنی (شاعر و صو بدار کشمیر در عهد شاه جهان متوفی ۱۰۷۴ هـ) وداعی هروی (شاعر عهد اکبر) وفای هروی (شاعر متوفی در اصفهان ۱۰۵۰ هـ) وقوفی هروی (عالم و شاعر عهد اکبری) ویسی هروی (شاعر و خطاط حدود ۹۸۳ هـ) هدایت بدخشی (ناظم خسرو و شیرین متوفی ۱۰۵۰ هـ) همت خان (از شعراء و امرای دربار شاه جهان متوفی ۱۰۹۲ هـ) همت سیستانی و ولد ملک حمزه (شاعر عصر شاه جهان) یاری هروی (شاعر حدود ۹۵۰ هـ) یحیایی سبزواری (شاعر متوفی ۱۰۳۵ هـ) یکتای بلخی (شاعر در بار امام قلی خان بخارا) یگانه بلخی (شاعر دربار امام قلی خان بخارا) یونس خیبری (شاعر پینتو).

در عصر بابر یان هندوستان در تحت يك اداره سیاسی آمده بود در همین اوقات در ایران شهنشاهی صفوی باوج کمال رسیده و هم در تورکیه و ممالک عربی تا اقصای افریقا خلافت آل عثمان عروج کرد، و در ماوراء النهر هم دودمان شیبانی (۹۰۶-۱۰۰۷ هـ) اقتدار یافتند، که این چهار شاهنشاهی اسلامی از مجاری کنگا تا سواحل ایتالیا در اروپا و سواحل جبل الطارق و طنجه بر ممالک فسیحه آسیا و افریقا و اروپا حکم میراندند و روابط سیاسی و تجارتنی ممالک انگلستان و روسیه و هالند و پرتگال و اسپانیا نیز باهند و ایران و عثمانیه قایم شده بود، بنابراین تجارت هند با ماوراء النهر و ایران از راه های پشاور و کابل و بخارا و یا قندهار و هرات و بخارا و مشهد ترقی کرد، و از افزونی عایدات دولت در عصر شاه جهان بخزانه دولتی از صوبهای کابل و قندهار و بلخ و بدخشان

تاریخ نظامی ایران - تذکره الابرا و الاشرار - سلوك الغزات قلمی بنستو -
 تاریخ مرصع بنستو - دیوان خوشحال خان بنستو - ننه خزانه بنستو -
 پادشاه نامه - عمل صالح - افغانستان در عصر تیموریان هند ا زحیبی
 تاریخ هند از سمة - مآثر الامرا و سبجه المرجان فی آثار هندوستان - کتیبه
 های جهل زینة قندهار - تذکره نصر آبادی - ذکر مجدد - تذکره علمای هند
 دینستو نخواهار و بهار - بنستانه شعر ۱۲۳ - روز روشن - تاریخ افغانی امام
 الدین - هفت اقلیم - شمع انجمن - دیباچه گرامر زاوری - شکرستان افغانی
 بهارستان افغانی - سکینته الفضل - قاموس الاعلام ترکی - مذکر احباب قلمی -
 حجة الاورنگ شاهیه قلمی - آنشکده آذر - گلشن روه - چراغ انجمن -
 مقدمه کلیات خوشحال خان - تذکره حسینی - کلید افغانی - جامی سزاوار
 تاریخچه شعر بنستو - تاریخ ادبیات بنستو جلد ۲ - ریاض الشعرا قلمی -
 مرآة الخيال - مآثر رحیمی مخزن اسلام بنستو قلمی - خزینة الاصفیاء مقدمه
 دیوان عبدالقادر خان - تذکره الخواتین - نفایس المآثر - فواید السریعه
 بنستو خطی

نیز ثابت میگردد که در سهول تجارت و زراعت و صنعت و وسعت یافته
 بود، زیرا امپراطوری های بزرگ هند و ایران و عثمانی با انکشاف صنایع
 و تجارت و علوم خدمت های شایانی کرده اند، همواره صنعت کاران ماوراء
 النهر و ایران و خراسان بهند و از انجا بممالک مذکور می آمدند، علماء
 و دانشمندان از مملکتی به دیگر مملکت میرفتند، تجار نیز امتعه نفیس
 عثمانی و ایران و ماوراء النهر را از راه خراسان بهند نقل میکردند و امتعه
 و عقاقیر و ادویه هندی را بخراسان و ماوراء النهر و ایران و عثمانی
 میبردند، ازینرو قوافل ثروتمند تجار تی همواره از کابل و قندهار و
 هرات میگذشتند، و مراکز تجار تی راه، امرتسر و پشاور و ملتان و
 شکاپور و کابل و قندهار و هرات و بخارا و خجند و مشهد بودند.

آل بابر در افغانستان :

- ۱- بابر ۹۱۰-۹۳۷ هـ
- ۲- همایون بن بابر ۹۳۷-۹۶۳ هـ
- ۳- کامران بن بابر حدود ۹۶۰ هـ
- ۴- جلال الدین محمد اکبر بن همایون ۹۶۳-۱۰۱۴ هـ
- ۵- محمد حکیم بن همایون حدود ۹۹۰ هـ
- ۶- جهانگیر بن اکبر ۱۰۱۴-۱۰۳۷ هـ
- ۷- شاه جهان بن جهانگیر ۱۰۳۷-۱۰۷۶ هـ
- ۸- اورنگ زیب عالمگیر بن شاه جهان ۱۰۶۸-۱۱۱۸ هـ
- ۹- معظم شاه بن عالمگیر حدود ۱۱۱۸-۱۱۲۴ هـ

(رجوع به شجره نمبر ۷۳)

مآخذ:

تاریخ هند از دو لافوز - بابر از فرنازد گرونا د فرانسوی - اقبالنامه
 جهانگیری - اکبرنامه - تزک جهانگیر - منتخب اللباب - عالمگیر نامه -
 طبقات اکبری - ریاض السلاطین - دول اسلامیة - آئین اکبری - برقیات
 عالمگیری - منتخب اسوارخ - تزک بابر - فرشته - مجمع السلاطین - کیمبرج
 هستری آف اندیاج ؛ دائرة المعارف اسلامی - سیر المتأخرین - تاریخ
 معصومی - مفتاح التواریخ - مخزن افغانی - حیات افغانی - خورشید جهان -

طوریکه درمباحث گذشته خوانده اید، دوره سوریان غور که از نژاد افغان و حافظ مفاخر افغانی بودند بامجد و جلال بینظیری گذشت و آن شاهنشاهی ازاقاصی عربی خراسان تا سواحل کنکا بسط یافت، اگرچه تاخت وحشیانه چنگیز آن بساط عظمت را درنوردید، ولی افغانان آن مجد و جلال را فراموش نکردند. و درهنگد بناسیس دوباره سلطنت لودیان و سوریان و خلیجیان وغیره برداختند. اما تهاجمات پیهم آل چنگیز و تیمور نگذاشت، باز سرزمین افغانستان و خراسان در تحت وحدت سیاسی آید، و با هر که شخصی از همان نژاد بود، کاریکه نیاکا نش کرده بودند تکرار کرد.

درین چند قرن متوالی همواره افغانان در فکر عود عظمت خود بودند، و درین چهار صد سال در کوهسار افغان رجالی پیدا شدند، که برای عود مجد تاریخی افغانی باقوای سنگین شاهان قهار پنجه نرم کردند، و بر خلاف سطوت و سلطه نازوای فر مانروایان اجنبی جنکیند و چنانچه اندرین تاریخچه بارها خوانده ایم، علم استقلال خواهی را با مجاهدت تاریخی برافراشتند.

یکی از رجال استقلال طلب که میخواست باز افغانرا بمرتبت جلال تاریخی خود برساند، بایزید مشهور به روشن (روشن) بود که استعمار طلبانش (بیرتاریک) گفتندی، این شخصیت تاریخی و دلاور و دشمن استعمار و تسلط، بایزید ولد قاضی عبدالله ولد محمد بود که اورا سراج الدین و میا مسکین روشن نیز گفتندی از خانواده (انصاری) قوم اورمی افغان که بسال (۹۳۲ هـ) در جالند هر پنجاب از بطن بین (صورت مهند بی بی) بنت محمد امین بدنیا آمد، دودمان انصاری اولاد در قندهار و بعد از آن در کانی کورموزیر ستان سکونت داشتند، و محمد امین پسر بین برادر جد عبدالله بود و این دودمان بعلم و فضیلت شهرت داشت.

محمد انصاری سر سلسله دودمان روشن دارای دوازده پسر بود که از انجمله عبدالله فضیلتی داشت و به شغل قضای پرداخت و طوریکه آخوند درویره گوید اورمی و انصاری از قبایل وزیرستانند و میاروشان از قبیله انصاری بود.

ولی در شهر جالند هر (پنجاب) دودمانی بنام انصاری موجود بودند، که خودرا اخلاف میان روشن گفتندی، آنان کتابی در دست داشتند، بنام (تذکره الانصار) که در آن نسب نامه بایزید را به سلسله هفدهم به ابویوب انصاری یکی از اصحاب حضرت محمد (ص) رسانیده اند.

و گویند که موند بایزید جالند هراست و حجره او ناکنون نزد مرزا شیخ احمد غوث ولی موجود است.

و بدین ترتیب نام انصاری را ازین انتساب تاریخی دریافتند باشند ولی چون در بین قبایل اورمی وزیرستان قبیله بدین نام نیست، لهذا باید گفت که انصار یان با افغانان اباعنجد محصور بودند، لهذا افغان بودند، و همواره مورد احترام تمام مردم واقع میشدند.

بایزید در طفلی از پدر خود ملا پانیده و ملا سلیمان کالنجری درس خواند، و چون بسن رشد رسید پدرش خواست او را بدو دمان شیخ بهاء الدین زکر یا در ملتان کروده گرداند، ولی خودوی چون رشد و هدایت را مسایل اربی نشمردی، به یکی از برادرزادگان پدر خود خواجه اسمعیل بن خدا داد بن محمد دست ارادت داد، و همواره بزهد و طاعت و تقوا بسر بردی و با پدر خود که ظاهر افاصلی آلوده بامورد نیوی بودی محسور نکشتی.

درینوقت بایزید باجهت شخصی، بزهد و مراقبه و تفکر پرداخت، و براییکه خودش گوید شبی حضرت خضر را بخواب دید و بعد از آن بمراتب قرب و وصلت رسید، و پدر و برادر اندر خود شیخ یعقوب را از شغل قاضی گری واخذ رشوه همواره منع کردی و بنا بران او را با دودمان خود از همان وقت اختلاف افتاده بود.

بایزید از ایام جوانی بسیر و سیاحت و تزکیه نفس پرداخت، و تا ندهار و هند و ماوراء النهر تا سمرقند سفر کرد، و بادانشمندان و اهل نظر در آمیخت، و علوم مروجه عربی و دینی را کسب کرد، در ادب و فلسفه و تصوف مطالعاتی نمود، و بسیر آفاق و انفس پرداخت، و ضمنادرین سفر تجارت اسبان را نیز پیشه خود قرار داد، چنانچه باری از سمرقند اسبان خوب را خریده بپند برد و این سفرهای اواز بانزده سالگی عمرش در حدود (۹۴۷ هـ) آغاز و تا حدود (۹۶۰ هـ) دوام داشته است.

شخصیت علمی و فکری بایزید در این اوقات پخته تر گردید، و بقول مورخان مرد فکور و عالم و دانشمند فصیحی باآمد، آخوند درویره مرد مخالف او هم گوید که مرد عاقل و دانا و فیلسوفی بود، مولف دبستان

مذاهب گوید: که در دربار میرزا محمد حکیم بکابل اکثر علما از مناظره وی باز ماندند و بر آنها فایز آمد. و بنا بر آن میرزا او را با احترام بازگردانید. و حتی گویند: که خود میرزا قاضی خان قاضی کابل و حکیم خان و میرزا اتالیق همه معتقد او گشتند.

بایزید در دوران سفرهای خویش، حالت مظلومیت افغانان را در تمام پستو نخواه نظر غایر دید، و در حالیکه عظمت گذشته لودیان و سنور یان را فراموش نکرده بود، بدین فکر افتاد که این مردم آشفته و پریشان و پراکنده را بر مرکز ملی خود فراهم آورد، و در بین شان حکومتی را قایم سازد، که از خود آنان باشد و قانون آزادی را بازگرم کرداند.

این نظریه سیاسی بایزید بلاشبته رد عملی بود از مظالم و ستمهایی که زمامداران تیموریان هند بر افغانان روا میداشتند و هر افغان حساسی از ملاحظه آن ب فکر دفاع می افتاد.

درین مورد ما دو سند تاریخی بدست داریم: اول آنکه بایزید در عصر حکمرانی بیرم خان معروف یقندهار در حدود (۹۶۰ هـ) سفری کرده بود، و کالای تجارت بدان دیار برده، قراریکه خودش گوید: کاروانیان در آن دیار مورد ستم حکمدار قرار گرفتند و در حین دادخواهی او را هم بدربار بردند الفاظ خودی اینست:

« درانوقت درقندهار يك ميربود نام اوبير مخان بود، بران کاروان ظلم کرد... »

پس وارثان بعضی جمع شدند برای قریاد کردن، و مرانیز با خود روان کردند...

گفتم امیران و پادشاهان راحق تعالی از عدل خواهد پرسید و یک ذره عمل کسی را ضایع نکرداند، بزوی بنماید که: (فمن یعمل مثقال ذره خیرا یره) پس بیرمخان قبول کرد و گفت تفحص حال بکنم ولیکن تفحص نکرد بروعه مخالفت شد...

ازین داستان که بقلم خود بایزید نقل شده پدید می آید، که این شخصیت بارز افغانی از دیدن مظالم حکام اجنبی بر قوم خود متأثر بود و ستمگران را به داد و عدالت دعوت کردی.

این احساس شریف که برای هر فرد غیور بلاشک در حین دیدن ستمگاریهای دل آزار اجانب پیدا میشود، بالاخر علت اساسی نهضت روشانیه گردید و تذکرة الانصار آنرا چنین شرح دهد: «حکام مغل ظلم

ستم خود را بر افغانان بغایت رسانیدند تا جاییکه روزی یکی ازین ستم گاران یک نفر زن افغان را ماخوذ داشت و موی سر او را با سنک آسیا فرو بست، چون بله سنک بدوران آمدی، آن زن نیز با آن گشتی و فریاد بر آوردی... بایزید که افغان خالصی بود از مشاهده این حالت اسفناک بر خود بیچید، و دود از نهادش برآمد، و دفع چنین ستم را از جانب ملی شمرد در عالم مراقبت و سیر روحی بحضور سرور کاینات (ص) عرض داشت اجازت خواست که بدفع ستم و جور از مظلومان قوم خود پردازد، و ساط ظلم را در نوردد. بعد از آنکه چنین يك اجازت روحانی را کسب کرد، بمقابل ستمگران اجنبی جنبش مردانه نمود و نهضتی را در کوهسار افغان بوجود آورد، که درانوقت یکی از مشاهیر بزرگان جالند هر شیخ الکرام چنین گفت: در کوهسار آتشی باز بر افروخت، خدا عاقبت بخیر گرداند..»

بایزید در راه عدل و انصاف قدم نهاد، و آثار ننگین ستم و جور را از آن زمین زدود.

این داستان شاید کاملاً مبنی برواقعیت نباشد، ولی میتوان از آن حقیقت را بدست آورد، که علت العلل نهضت روشانیه دفع ستمگاری بار بود از ملت افغان، که درانوقت در آتش ستم حکمداران تیموری (ملی) میسوخت، زیرا ظلم و نازوا همواره در مقابل خود قهرمانان را میکند و رادمردان را برمی انگیزد.

از سطور فوق میتوان فلسفه عقیده سیاسی و نظریه آزاد یخواهی بد روشان را حدس نمود ولی این مرد کرکتر مرکب و سنجیبهی داشت ظاهراً در نبرد آزمايان جنگجو و آزادیخواهان سیاسی نمیتوان سراغ برد، زیرا در عین جنگجویی و رزم آزمایی مرد تصوف و صلاح و تقوی صفت نفس و ارشاد نیز بود، که این جنبه شخصیت او را میتوان بطور ذیل با تملیل آن خواند:

بعد از بعضای هولناک جنگیز و تیمور يك نوع احساس انزو او فرار از ستم و رجوع به بهلولی منفی که نتیجه منطقی آن خونریزیها و مصایب تاریخی بود، در ممالک وسط آسیا از مصر تا هند بوجود آمد، و مردم از آلام مادی فرسوده شده بودند، بدامن تصوف و روحانیت چنگ زده کوشه خانقاه از میدان نبرد و یغما پناه بردند، و مسلک تصوف تمام یافت، و دزسر تاسر آسیای میانه جوار اولیاء الله و ارباب یگانه مامن ستمزدگان شمرده شد، و حتی بعد از سال (۹۰۰ هـ)

از زاویه خانقاه شیخ صفی‌الدین در اردبیل شاهنشاهی عظیمی نیز تشکیل شد، که بعدها بر تمام ایران و قسمتی از خاک افغان حکمراند و رجال رسمی دربار بلف (صوفی) نامیده شدند. در بخارا و هرات نیز حکومت اخلاف تیمور از مهدی روحی آب میخورد و نفوذ نقشیند یان دران دربارها باندازه بی‌بود که خونخوار مدهشی مانند تیمور بران آستان جبین سودی و مولانا جامی در دربار هرات نفوذی داشتی. که وزیر بزرگ امیر علی شیر نوایی در مدح او اشعار سرودی و از قاصی هند وزیر زبردست محمود کاوان بحضور او نامهای عرض و نیاز فرستادی.

در همین اوقات سرزمین پشتو نخوا نیز بین هند و ایران و ماورا آن شهر افتاده و بشدت ازین حرکت روحی متأثر شده بود. تاجاییکه یکنفر مشهور به پیر بابا بر سر اراضی انک و کابل نفوذ روحی داشتی و اندرین سرزمین مالک مال و جان مردم بودی.

این شخصیت نافذ و جذاب سیدعلی ولد قنبرعلی ولد سید احمد نورولد سید یوسف نورولد محمد نور نامداشت که ابن محمد از خواهر زادگان تیمورلنک بود. و اخلاف وی بدر بار سلاطین تیموری ربطی داشتند. و بدر سید علی از نرمدیه قندوز آمد. و از انجا با همایون بن بابر بهند رفت. و خود سیدعلی درمانک نور از شیخ سالار رومی استفاضه نمود. و از انجا بکوهسار افغان آمد.

سید علی بعد از (۹۰۰هـ) متولد گردیده و در حدود (۹۶۲هـ) از هند به اراضی بین انک و خیبر آمد. وی چون با دودمان تیمور خویشی و ربطی داشت. و در آن اوقات مردم همین سرزمین، مایه درد سردایمی امراطوری تیموری دهلی بودند. بنا بران آمدن سید علی بدین سرزمین خالی از مقاصد سیاسی نبود. وی بمجرد ورود با دختری از ملکان بزرگ دولت زانی شعبه یوسفزانی وصلت نمود. و با بسط نفوذ روحانی ضمناً مقاصد سیاسی خود را نیز پیش میبرد. و میخواست از راه دیوان روحانیت مخالفان در بار دهلی را درین سرزمین بدنام و ناکام سازد. و مردم را به اطاعت در بار دهلی میل دهد.

سید علی مریدان خونگرم و مخلصی یافت. و تا مدت سی سال در پینتو نخوا پادشاه بی تاج و تختی بود و از دربار دهلی نیز مادی و معنای تقویه و تأیید میشد. مرکز سیاسی و روحانی وی (باچاکلی) بود در کوهسار بونیر. که همدر انجا بسال (۹۹۱هـ) از جهان رفت. این سید مریدان وی تماماً همت خود را به تکفیر و ناکامی بایزید روشن صرف

کردند. و او را با انواع وسایل از قبیل پرو پا کند و وعظ و خطابه و نوشتن کتب بالحاد و بیدینی و بد اعتقادی اتهام نمودند.

اکنون بر شماروشن شده باشد. که در محیط پیدایش بایزید، تصوف و طریقت و پیری و مریدی چه رواج قوی و نفوذ کاملی داشت؟ بنابراین اگر بایزید اساساً مرد آزادیخواه جنگجویی نیز بوده بر حسب تقاضای محیط مجبور بود. که متاع خود را مطابق خواهش بازاریان عرضه دهد. و با سلاحی که مخالفان سیاسی او در دست داشتند. و علی‌الرغم او استعمال میکردند. خود را مجهز بسازد. بنا بران با یزید تصوف و ریاضت و طریقت را با مسلک سیاسی خود که بدست آوردن مفاخر تاریخی و تجدید شاهی افغانی و بنای مرکز سیاسی درین دیار بود خلط کرد. و مرکب عجیبی را که جنبه روحی و مادی داشت بوجود آورد.

تا اینجا مختصراً در اطراف پیدایش نهضت روشانی و طرز تفکر این مردم و فلسفه جنبش شان گفتیم اکنون به بقیه داستان این راد مردمی پردازیم:

بایزید در ایام جوانی در جالند هر باشمسیه لودی ازدواج نمود. که اخلاف ناموری از بطن این بانوی افغانی اند. و قراریکه مولف در بستان گوید: تا حدود سال (۹۴۹هـ) شهرت با یزید بهر طرف پیچیده و مرد نیرومندی بارآمده بود. افغانان دعوت او را پذیرفتند و بیابوری او کمر بستند.

با یزید در اوایل احوال همت خود را به ارشاد اهل سیاست و دربار نگاشت. و بنزیره رساله کوچک صراط التوحید تصایح خود را بایشان رسانید. وی مریدان مخلصی نیز یافت که تادم مرگ او را حمایت کردند. از مشاهیر ایشان سه برادر ادیب و شاعر خویشکی اند: اوزانی (صاحب دیوان پینتو) ملا عمر و ملاعلی محمد مخلص (صاحب دیوان پینتو) و ملا پاینده و ملا دولت اکوزی و دولت لون و میرزا انصاری (هر دو دارای دیوان پینتو).

چون بایزید بر خلاف اجانب اعلان جهاد داد. و حکمرانان دربار علی رادر کابل و پشاور به ترس اندر ساخت. لهندا دولتیان و طرفداران ایشان از اتباع سید علی پیر بابا به قیادت روحانی و علمی بودند درویزه ننگر هاری (مولف تذکره الابرا فارسی و مخزن اسلام پینتو) در مقابل بایزید صف بستند. وی درینوقت به (کله دیر) اشغر شمال پشاور در خانه ملا دولت میبند مرکز داشت و در حدود (۹۷۰هـ) محسن خان

صوبه‌دار کابل بمدد علی واخوند درویزه بروی لشکر کشید و با یزید بدست لشکر بان محسن افتاد و بکابل برده شد و درانجا او را در سیاه حال اسیر داشتند و این وقایع ناخود (۹۸۰هـ) دوام کرد .

بایزید در کابل مدت کمی اسیر ماند و طوریکه قبلا خواندید ، حکمران کابل از استعداد و قوه برهان و استدلال و نفوذ او متاثر گردیده او را با احترام رها گردانید ، و بمدد یاران موافق از زندان برآمده به ننگرهار رسید . و درینجا باز هنگامه آزادیخواهی را گرم داشت ، و در کوهسار (نیراه) مرکز سیاسی خود را قیام کرد ، و ازینجاست که با یزید روشنان در فتنه (حکومت افغانی) را باهتر از درآورد .

در حدود (۹۹۰هـ) قبایل دلاور افریدی و اورکزی و ایمان خیل در حلقه اطاعتش آمدند ، ولی چون بسی از مردم اینجا به حمایت دشمنان پرداخته بودند ، روشنان ایشانرا به حلقه خود نپذیرفت و گفت :

« چون دل‌های شما با مغول وابسته است در بین افغانان آمده نمی توانید ، ولی مردم مذکور دستهای خود را بسته بحضورش انابت کردند ، و بایزید مجرمان بزرگ را بکشت و باقی (۱۲) صد نفر را از نیراه براند ، و بدینطور آسیرزمین را بکلی از آثار اجنبی تطهیر نمود . ولی لشکریان اجانب در مقام (جوری) نیراه حمله کردند ، پیروان با یزید که درین جنگ سلاحی در دست نداشتند ، بدریغه نیهای سرتیازیکه دران کوهسار می روید ، مدفع یقینا گران پرداختند ، و ایشان را شکست فاحشی داده ازان جابرانند ، و این بیکار به سود پیروان روش بیان رسید .

درویزه گوید : که با یزید از نیراه بکلی ریشه اجنبی پرستان را برآورد و (۲۲۰) تن را بیخ تیز بکشت ، و باقی از بیم انتقام ملی به ننگرهار گریختند ، و بعد ازان به ترتیب و تجهیز قوای ملی پرداخت ، و درس عظمت گذشته افغان زاد رکوش مردان کوهسار فرو خواند .

دلاوران کوهسار در رکاب او بتعداد هزاران سوار و پیاده فراهم آمدند ، و برخلاف حکومت دهلی اعلان جهاد ملی دادند ، و بقیادت بایزید از نیراه بنگرهار حرکت کرده در موضع (برو) فرود آمدند . محسن حکمنار کابل که مرافق این نهضت بود ، و در جلال آباد با قوای مدعش انتظار می‌کنید برآمد ، و در اراضی سنوار جانیکه (نور راغه) نامیده میشود ، دو قوای متخالف با هم روبرو شدند ، نبردی صعب در گرفت و دلاوران کوهسار که با دست خالی و چوب و نیهای کوهسار می‌جنگیدند ، در مقابل قوای مسلح شاهنشاهی دهلی که دارای اسلحه آتشین و آهنین بودند با شدت

وحیمت ایستادند ، و بایزید هم در میان پیروان خود بمردانگی نبرد می کرد ، ولی همدرین زرمگاه هولناک کشته گردید ، و بنا بران جنگ تور راغه به فتح لشکریان متهاجم ختم شد .

بقول تکه شهادت‌وی در حدود (۹۸۸هـ) بعمر ۵۶ سالگی واقع شده ، و مزار وی هم نا معلوم است که بغالب احتمال در وزیرستان خواهد بود .

بایزید در مدت عمر خود اساس نهضت ملی را در مقابل اجانب نهاد ، و هم فکر تاسیس حکومت افغانی را بمردم داد ، و علاوه بر مآثر سیاسی و حربی ، مآثر ادبی و علمی نیز دارد ، وی بچهار زبان گفته و نوشته می‌توانست : پښتو - عربی - فارسی - هندی . ولی در زبان پښتو مؤسس مکتب ادبی نثر نویسی فنی یعنی نثر مسجع شمرده میشود . که کتاب خیرالبیان خود را بدین نثر نوشته که نیم منظوم است و علاوه بران حصص فارسی و عربی و هندی نیز دارد . کتب مولفه دیگرش عبارتند از صراط التوحید تا لیف (۹۷۸هـ) مشتمل بر شرح حال خود در طلب پیر کامل ، و نصایح او و کتاب حالنامه در شرح زندگانی خود که مولف دبستان ازان روایت میکند ، و دیگر مقصود المومنین بزبان عربی در مباحث اخلاق و تصوف و طریقت . وی علاوه بر نوشتن این چهار کتاب در زبان پښتو رسم الخطی را هم وضع کرده ، که اصوات مخصوص این زبان را باشکال خاص درآورده بود .

بایزید بناکامی از جهان رفت ولی تخمیکه وی در سرزمین پښتونخوا افشانده ، بعد از او بیار آمد ، و نهضت های مسلسل آزادی طلبی را از قبیل نهضت میرویس در قندهار و جنبش خوشحال و ایمل در خیبر و ختک و بالاخر تاسیس شاهنشاهی عظیم احمد شاهی را ثمره داد درویزه قطب مخالف پیر روشن این آیدیل سیاسی او و اخلافش را چنین شرح میدهد : که ایشان گفتند لشکر ها را فراهم می آوریم هندوستان را باز میگیریم ، ندای عام دادند که سواران افغان بدور ما گرد آیند ، خزاین اکبر شاه ازان ماست .

از بایزید دو سلسله مآثر باقی مانده است : مآثر ادبی که يك دسته نو یسنندگان پښتو از قبیل درویزه ، بابوجان - حسین - قاسم و غیره بسپک مسجع نیم منظوم او کتب نثر رانوشتهند .

دوم مآثر خرابی و سیاسی اوست که تا مدت یقین آینده اخلاف او در کوهسار پښتو نخواجنگهای استقلال طلبی را دوام داده اند .

بایزید مسلمان حنفی المذهب و فقیه متصرفی است که بمذهب

اهل شهود در تصوف میل دارد ولی گاهی در حالت سکر بمشرب وجودیه نیز میگراید. و در تصوف و طریقت هشت مرتبه را برای مریدان خود مقرر کرده: شریعت، طریقت، حقیقت، معرفت، قربت، وصلت، وحدت سکونت که هر یکی ازین مراتب مراسم خاص و آدابی دارد.

اما پروگرام سیاسی او مبنی بود بر چند اساس: اول آزادی افغانان در تحت این پلان:

الف: تخلیق حس نفرت از ظلم اجانب (ب) عدم موالات و نن کوپریشن یا حکومتیان (ج) سربازی و قربانی و جنگجویی در راه آزادی.

دوم: تاسیس حکومت افغانی با تشکیلات اداری و مالی و جنگی. سوم: احیای شاهنشاهی افغانی و مفاخر غوریان و خلجیان و لودیان و سوریان در هند.

این بود شمه‌یی از احوال موسس نهضت روشانیان، و اکنون می‌رویم که بعد از چه بوقوع پیوست؟ و این نهضت ملی بکجا سرکشید؟ آتش حریت خواهی و استقلال طلبی که بایزید در سینه مردان کوهسار پینتو نخواب فروخت بمرگ وی فرو نشست، و بعد از جلال الدین نام پسرش بسن ۱۴ سالگی بر مسند ریاست روحانی و سیاسی پدر نشست، مورخان در بار دهلی چون ابوالفضل و خافی خان و بدوانی او را (جلاله) نویسنده و گویند که اکبر شاه هند او را بدین نام خواندی. نویسنده دبستان گوید: که جلال الدین با استقلال حکم میراند، و مردی عادل و ضابط بود.

در سال (۹۸۹هـ) چون اکبر از کابل بهند آمد، جلال الدین در بین قبایل افغان بریاست و بزرگی شناخته شده بود، اکبر او را بحضور خود خواند، ولی جلال الدین چون از فریب و حیل درباریان آگاه بود، ازان ورطه بدر رفت، و بکوهسار تیراه (مرکز پدری خویش) پناه جست. چون قبایل پینتون از جور سید حامد بخاری تیولدار پشاور بجان رسیده بودند، بلور جلال الدین گرد آمدند، و حکمران ستمگر مذکور را بکشتند، درینوقت قوای ملی افغان در تحت پرچم جلال الدین به بیست هزار پیاده و پنج هزار سوار میرسید.

جلال الدین اکبر که بزرگترین امپراطوران هند است، بشدت به قلع جلال الدین روشانی متوجه گشت، و در سال (۹۹۴هـ) کنورما ن سنگ و خواجه شمس الدین خافی را با قوای مدعش، بدفع وی گماشت، چون قبایل مهمند و غوریه خیل و یوسفزانی اطراف پشاور، همه باوی همراه

بودند، در کوهسار خیبر بیکار های خوفناکی روی داد و قوای اکبر نتوانستند در مقابل جلال الدین کاری پیش ببرند. بنا بران اکبر لشکر زیاد دیگری را بازین خان کوکه قوت الظهر فرستاد، و هنگامه کار زار گرم تر گردید.

این بیکار تا سال آینده دوام کرد، چون لشکریان و گماشتگان اکبری در مقابل قوای افغان چیزی کرده نتوانسته بودند، بنا بران اکبر ایشان را نکوهش کرد و بسال (۹۹۵هـ) لشکری تازه دم فرستاد، تا از راه بنکش برقوای جلال الدین بتازند، و مان سنکه از جانب بگرام براید، ولی جلال الدین با هزار سوار و (۱۵) هزار پیاده خود برایشان تاخت، درین جنگ، یکمیز هزار قوای وی کشته گردید، و به متهاجمان اکبری نیز تلفات سنگینی وارد آورد.

جلال الدین بعد از این جنگ توانست، نفوذ خود را از تیراه باشنفر شمال پشاور بسط دهد و یوسفزایان دلیر را نیز با خود همراه سازد، تا که در سال (۹۹۶هـ) به همدستی این قبایل در صفحات سوات و باجور هنگامه حریت پسندی را گرم داشت، و با قوای اکبری در آویخت، و واپس به تیراه برگشت.

در بار اکبر که از مقاومت این رقیب سر سخت بتنک آمده بود، صادق خان را بالشکر کران به صوب تیراه گماشت، تا بر قلب قوای جلال الدین زند. صادق بر قبایل افریدی و اورکزی فیروز آمد، و ملا ابراهیم یکی از زعمای لشکر جلال الدین را بگرفت، ولی خود جلال الدین از راه کانی کورم (وزیرستان) عقب نشست، و لشکریان اکبری با قبایل یوسفزانی که با آزادگان جلالی ربط داشتند مدتی سرگرم بیکار ماندند (۹۹۶هـ)

درین بار جلال الدین چهار سال از میدان جنگ روی پوشید و گویند سفری بتوران نمود، و بی در سال (۱۰۰۰هـ) باز قوای افغان را فراهم آورد، و از دربار اکبر مردان کار دیده مانند جعفر بیگ و آصف خان و قاسم خان کابلی باستیصال وی مامور شدند، و بعد از بیکار های سخت برخی از افراد دودمان جلال الدین بشمول برادرش وحدت علی (واحد علی) گرفتار دست آصف خان شدند.

دربار دهلی چون نتوانست جلال الدین را بقوه لشکر در میدان نبرد شکست دهد، دست بحیله ورشوه زد و در خود مردم افغان نفاق انگیخت و برخی از روسای قبایل را بر ضدوی تحریک کرد، که از انجمله ملک

سالها در مقابل قشون اجنبی برای حفظ حریت ملی جنگیده بود بکشند، و سر پرشور او را بدریاز اکبری فرستادند، در حالیکه کمال الدین نام برادر وی قبلادر زندان اکبری جان داده بود.

طوریکه دربار دهلی تصور میکرد، بکشتن جلال الدین شور آزادی طلبی افغان فرو نشست و بعد از او برادر زاده اش احداد بن عمر شیخ بن بایزید که داماد او بود پرچم استقلال طلبی را بدوش گرفت، و مانند اسلاف غیورش این هنگامه را گرم داشت، بقول نویسنده دبستان احداد مردی عادل و ضابط و بر آئین آبی خویش ثابت بود، قبایل افغان گردوی فراهم آمدند، و در صفر (۱۰۲۰) معزالملک بخشی حکمران جهانگیری را بشکستند، و بر شهر کابل حمله بردند، درین جنگ یکی از همراهان احداد بنام (بارکی) درگذشت و قوای دهلی بمدد ادعای میدانی و قلیچ خان باوی مقاومت کردند، واحد ادا ازان جنگ عقب نشینی کرد.

چهار سال بعد احداد قوای تازه دمی را در چرخ جنوبی کابل فراهم آورد، و جهانگیر در سنه (۱۰۲۴هـ) قوای سنگین را بدفع اوگماشت، خود جهانگیر درین باره چنین گوید: «احداد افغان که از دیرباز در کوهستان کابل در مقام سرکشی و فتنه انگیزیست و بسیاری از افغانان آن سرحد بروجع شده اند، و از زمان والد بزرگوارم (اکبر) تا حال که سال دهم جلوس منست افواج همیشه بر سر او تعیین بوده اند رفته رفته شکستها خورد و پریشانها کشیده... (تذکره جهانگیری) نبرد گاه چرخ بخون طرفین آلود، و جنگی صعب روی داد، قوای جهانگیر فیروزی یافتند، و در حدود سه هزار نفر همراهان احداد کشته شدند، ولی خود احداد بطرف قندهار رفت، و مرکز قوایش بدست لشکریان دشمن آمد.

در سال (۱۰۲۸هـ) نیز احداد قوای خود را بمقابل لشکر جهانگیری آراست، و امان الله پسر مهابت خان که از درباریان بزرگ دهلی بود باوی جنگ کرد، درین معرکه نیز بقوای احداد آسیب سختی رسید و بکوهسار خود پناه جست.

پیکار آخرین احداد با لشکردهلی در سال (۱۰۳۵هـ) در تیراه روی داد، و لشکر جهانگیر با قوای ملی افغان در آویخت، ظفرخان ولد خواجه ابوالحسن حکمران جهانگیر در کابل، لشکری گران سوق داد، بر نواغر (لواغر) که مرکز ریاست ملی احداد در تیراه بود هجوم برد، و احداد را در آنجا حصار کرد، شبی که یغما گران بران حصار یورش آوردند، احداد مردانه جنگید و سرخود را در راه دفاع استقلال ملی داد، لشکریان دهلی

حمزه اکوزی در (سرکاو) باوی مصاف داد، و لسی جلال الدین او را بشکست، بعد از آن در حدود (مینی) نیز حمزه را عقب راند. اما بعد ازین قوای اکبری بتعداد زیاد حمزه را تقویه کردند، و جمعا بر قوای جلال الدین ریختند، درین جنگ مردم دلازک در (توره بیل) برادران نامی جلال الدین که شیخ عمرو خیرالدین نامداشتند بکشتند، و نوز الدین برادر دیگرش را مهندسان قتل کردند، اما خود جلال الدین که تلفات سنگینی دیده بود، به کوهسار تیراه برگشت.

جلال الدین بحیث پهلوان کوهسار درین بار به تجهیزات مهم لشکری در تیراه پرداخت و قبایل زیاد را با خود متفق گردانید، و تا سال (۱۰۰۱هـ) قوای تازه دم افغان را کرد مرکز ملی خود فراهم آورد، شهنشاه اکبر درین بار اشخاص بسیار مهم درجه اول خود را بدفع اوگماشت که در مقدمه لشکر زین خان کوکه و شیخ فیضی بودند، بعد از آن راجه بیربل و سعید خان و غیره باده هزار سوار قوت الظهر آمدند، ولی جلال الدین با شدتی تمام برین لشکر زد و بگفته مورخان درباردهلی، از چهل تا پنجاه هزار سوار لشکر اکبری یکنفر از دست دلاوران افغان جان سلامت نبرد، و حتی رکن مهم و مدار کل امور شهنشاهی اکبر راجه بیربل هم در همین راه سرداد، و زین خان کوکه با امرای دیگر بسوی اتک گریختند، و متنفسی دیگر ازان هر که نجات نیافت.

چون خبر این تباهی بدربار اکبر رسید، راجه تودرمل را بمدد قاسم خان کابلی برای تصفیه راه فرستاد، و این مردم بلطایف الحیل زین خان را بکابل رسانیده توانستند.

بعد ازین تا چند سال قوای دهلی بمدد قاسم خان کابلی راه کابل و پشاور را حفظ می کردند، در سال (۱۰۰۴هـ) باز جلال الدین بر لشکریان اکبری زد، و اکبر شاه قلیچ خانی را بمقابل وی فرستاد، این شخص بعد از چندین جنگ بکابل عقب نشست، و جلال الدین بر تمام کوهسار بنست و نخواست خیرات تیراه و اراضی جنوب کابل تا غزنه فایق آمد و بسال (۱۰۰۷هـ) شهر غزنه را نیز از قوای اجنبی بقوه شمشیر بگرفت و تادو سال برین دیار حکمرانید، قوای اکبری در سال (۱۰۰۹هـ) هفت روز دران شهر باوی در آویختند، و بسی از مردمان بومی را نیز در مقابلش برانگیختند. تا که در میدان نبرد شادمان نام او را مجروح کرد، و بعد ازان جلال الدین به کوه رباط رفت، و شریف خان آنکه حکمران دربار دهلی مراد بیگ نام رابه تعاقب وی گماشت، تا آن شیر مرد مجروح را که

مشاهیر روشانیان :

- ۱- بایزید پیر روشن ولد عبدالله اورمر (انصاری) حدود (۹۸۸هـ تا ۹۴۹هـ)
- ۲- جلال الدین ولد بایزید روشن (۹۸۸-۱۰۰۹هـ)
- ۳- احداد بن عمر شیخ بن بایزید (۱۰۰۹-۱۰۳۵هـ)
- ۴- عبدالقادر ولد احداد (۱۰۳۵-۱۰۴۴هـ)

(رجوع به شجره نمبر ۷۴)

مآخذ:

تذکره الابراز والاشرا راخوند درويزه - ديوان قلمي دولت شاعر پښتو - منتخب التواريخ بدایونی - مخزن اسلام اخوند درويزه - مآثر الامرا منتخب اللباب - پادشاه نامه - ترك جهانگیری - عمل صالح - اقبالنامه دبستان مذاهب - اکبر نامه - طبقات اکبری - تاريخ هند دولافوذ - فرشته سروی لسانی هند ج ۱۰ - حیات افغانی - مجله معارف ج ۱۹ صراط التوحید - تاريخ مرصع - مجله آثار عتیقه هند طبع بمبئی - تاريخ ادبیات پښتو ج ۲ - افغانستان در عصر تیموریان هند . نسخه خطی خیرالبیان پښتو .

سر او را بریدند و ذریعه افتخارخان پسر احمد بیگ بدربار جهانگیر ارمغان بردند ، روزیکه سراین مجاهد ملی افغانستان بدربار شهنشاه رسید جهانگیر سر نیازمندی را بدرگاه خدا سود ، و سجده های شکر بجای آورد ، و حکم نواختن شادیانه را نمود اما ! «سر گشته بر نیزه میزد نفس - که معراج مردان همینست و بس» .

احداد در دودمان روشن بعد از جلال الدین مرد بزرگ و دلاوری بود ، و صمصام الدوله گوید :

«شجاعت و بهادری او ناسخ داستان رستم و افراسیاب است ، و در عهد جهانگیر آویزش های سخت با عساکر پادشاهی نموده (مآثر الامرا)

نویسنده دبستان سجایای او را چنین شمارد «احداد مردی بود عادل و ضابط ... و حق مردم رسانیدی و خمس اموال که از جهاد بهم رسیدی در بیت المال داشتی و آنرا نیز بغازیان رسانیدی ...» (دبستان) بعد از احداد پسرش عبدالقادر که از بطن علانی دختر جلال الدین زاده بود بر مسند پدر نشست ، و دو سال در تیراه حکمراند ، بسال (۱۰۳۷هـ) شاه جهان ، ظفرخان را بصوبداری کابل و بمقابل عبدالقادر فرستاد ، ولی عبدالقادر بر ظفرخان غالب آمد ، و بسی از همراهان وی را بگرفت و به یاسا رسانید ، و تنها عایله ظفرخان ازین معرکه بمشکل برآمد ، این نبرد خونین در دره خرمانه تیراه بوقوع پیوست .

بعد ازین همواره عبدالقادر با کریمداد و محمد زمان عمزادگان خود در رأس قوای ملی تیراه قیادت میکردند ، و بسال (۱۰۳۹هـ) در نهضت کمال الدین افغان که بمقال لشکر دهلی در نواح پشاور روی داد ، در یولم گذر هفت میلی پشاور شرکت کردند ، ولی در سنه (۱۰۴۴هـ) سعید خان صوبدار کابل عبدالقادر را بدست آورد و به هند نفی کرد . همچنین اللهداد پسر جلال الدین که درین معرکه با عبدالقادر همراه بود و دستجات ملی افغان را قیادت میکرد ذریعه لشکریان دهلی بهند فرستاده شد ، و کذاک کریمداد پسر دیگر جلال الدین نیز در رمضان (۱۰۴۷هـ) در پشاور بلمر شاه جهان کشته شد .

باینطور شعله های آخرین کانون دودمان بایزید روشن بعد از مجاهدات یکقرن منطقی گردید ، ولی یادگار جاوید این دودمان که آزاد گی و مردانگی و حریت طلبی و مبارزه با ظلم و ستم بود ، در تاریخ ملی ما همواره بایند ه خواهد بود .

(۹۶۰-۱۲۰۰هـ)

توخی قومیست از افغانان غلجی که در زابل و مجاری ترنک و ارغنداب در کوههای کلات تا حدود مقر زندگانی دارند. در عصر تیموریان دهلی و صفویان یک خانوادهٔ عشیرهٔ توخی در بین این دو شهنشاهی اقتدار خود را حفظ میکردند، که بسال (۹۶۲هـ) شاه محمد کلاتی از همین مردم در قندهار حکمرانی داشت، و همایون آنولایت را با و سپرده بود. بعد از شاه محمد درین دودمان (ملخی) نامی در عصر اورنگزیب حکمران کلات بود، که از دربار اورنگزیب رسماً به لقب سلطان (ملخی) شناخته شد، و منشوری که در (۹ جمادی الاولی (۱۰۹۳هـ/۱۶۸۱ع) بنامش از دربار عالمگیر صادر شد، او را ملک تمام غلجی شناخت، که از یکطرف حدود حکمرانیش به سرحدات مملکت صفوی و از طرف دیگر به ثغور دولت عالمگیری هند می پیوست، و قلاع قدیمه او تاکنون بحالت خرابه زاری بین شاه جوی و کلات موجوداند.

در عصر وی جنگهای شدیدی بین صفویان و عشایر غلجی بوقوع پیوست که جبارخان سلیمان خیل (مدفون خاک جبار راه کابل و جلال آباد) درین جنگها کشته شد، و ملخی بارتیس عشایر ابدالی که خداداد سلطان بود قرار دادی بست، و وادی گرماب حدود جلده قندهار را حد فاصل قرارداد، وی در جنگ دروازگی میان انخرگی و سرخ سنگ در حدود (۱۱۰۰هـ/۱۶۸۸م) کشته شد، و حاجی عادل پسرش بجایش نشست مدتی خودوی و فرزندش بای خان برکلات و ملحقان آن حکم راندند و قلاع کلات و جختران کنار دریای ترنک مرکز شان بود، تا که اخیراً بای

خان نیز مقتول گردید و شاه عالم ولد علی خان برادر زاده ملخی و پسرش خوشحال خان هم مدتی حکمرانی کردند، و آخرین حکمرانان محلی این دودمان اشرف خان و الهیارخان پسران خوشحال خاندان که اشرف از طرف اعلیحضرت احمد شاه ابدالی حکمرانی کلات تاغزنه داشت و در حملهٔ اول هند باشاه موصوف همراه بود، و در عصر تیمور شاه ابدالی اموخان ولد اشرفخان بریاست غلجیان نایل آمد، و بقایای این دودمان تا عصر امیر عبدالرحمن خان اقتدار داشتند.

- ۱- شاه محمد للاتی (حدود ۹۶۰هـ)
- ۲- سلطان ملخی (حدود ۱۰۹۰هـ)
- ۳- حاجی عادل ولد ملخی (حدود ۱۱۰۰هـ)
- ۴- بای خان ولد عادل (حدود ۱۱۱۵هـ)
- ۵- شاه عالم ولد علی خان (حدود ۱۱۵۰هـ)
- ۶- اشرف واللہ یار ولدان شاه عالم (حدود ۱۱۶۰هـ)
- ۷- اموخان ولد اشرف خان (حدود ۱۲۰۰هـ)

مآخذ:

پته خزانه - صولت افغانی - حیات افغانی - خورشید جهان - آریانا ج ۲
تاریخ سلطانی - روایات شفاهی توخیان.

ابدالی عشیره بمیاز معروف تاریخ افغانستان و هند است که ریشه نامشان به اپتل (APTAL) یا هیتالی نام قبیله سفید پوست آریائی حدود (۴۰۰م) پیوندد و این قبیله در باختر و تخارستان دولت مقتدری را تشکیل داد. و بقول دایرة المعارف برطانوی مورخان نام آنها (ابدلوی) هم ضبط کرده اند، که صور مختلف آن هیتل (اودل) = ابدل = هیطل = یفتل در تواریخ مضبوط است.

این هیتالیان آریایی را مردم اروپا غونهای سپید (WHITE-HUNS) گویند. که ریشه کلمه (هون = هان) تاکنون در بین افغانان بصورت خان باقی مانده. زیرا تبدیل (ه) به (خ) از نظر فیلالوژی جایز بود مثل تبدیل هوارزم به خوارزم و (هو) به (خه) (خوب) این مردم در قلب آسیا قبل از اسلام حکم رانند، و باشهنشاهی ساسانیان ایران در آویختند که مورخان عرب ایشانرا (هیاطله) نویسند، و بقایای ایشان تا عصر خروج عرب و نشر اسلام در زابلستان بودند، که کتیبه های شان تاکنون در اورزگان شمال قندهار موجود است و نامهای بعضی شاهان نیز پینتو است از قبیل میر کولا (میر = لمر = افتاب) و کولا (کهول = دودمان) و علاوه ازین شکل و انلام و بینی های کشیده شان (که بر مسکوکات ایشان نقش شده) نیز با افغانان شبیه تراست و چنین بنظر می آید که این قبایل سپید نژاد آریای بعد از آمدن بسرزمین افغانستان با عنصر قدیم پکپت (پینتون) در آمیخته و در بین عناصر قدیم داخلی این سرزمین منحل شده باشند.

در تاریخ دوره اسلامی اولین شخص معروف بنام (ابدال = اودل) ولدترین ولدشربون ولد سره بن جدمعروف قبایل افغانیست که در کوه سلیمان بادودمان معروف خودسکنی داشت، و نام وی در ادبیات پینتو و نسخ قدیم (اودل) بصورت جمع منسوب اودلی = ابدال) مضبوطست که در حدود (۴۴۰ هـ ۱۰۴۸ع) قبایل پینتون را بدور خود فراهم آورده بود، و از نژاد وی ملک سلیمان مشهور به زیرک ولد عیسی قبایل افغانی را از کوه سلیمان به وادی قندهار اسکان داد، و در اواخر عمر خود ملک بارک پسر خود زادر یک جرکه بزرگ جانشین گردانید، و بعد از بارک ملک پوپل ولد زیرک نفوذ خود را تا شمال و ژوب (بلوچستان کنونی) رسانیده و پس از ۶۵ سال ریاست بعمر ۸۹ سالگی درگذشت. بعد از او ملک حبیب پسرش

و باز ملک بامی ولد حبیب مرزبان قبایل قندهار بودند، و با سلطان سنکندر لودی (۸۵۵-۹۰۰هـ) روابط دوستانه داشتند، و سلطان موصوف ریاست شخص اول الذکر را رسماً شناخته بود.

بعد از و بهلول ولد کانی ولد بامی و ملک صالح ولد معروف ولد بهلول مرزبانان لایقی بودند و صالح بادر بار شیر شاه سوری (۹۴۷-۹۶۰هـ) روابط خوبی داشت، و نمایندگان خود را به بند فرستاد، و بعد از وی ملک سد و برادر صالح که جد بزرگ دودمان سدوزایی است، در یک جرگه بزرگ قومی بر مسند ریاست و مرزبانی قندهار نشست (متولد ۱۷ ذیحجه ۹۶۵ هـ ۱۵۵۷ع) و مرکز خود را ارغسان قندهار مقرر داشت، و حاجی زله خان رقیب خود را از بین برد، و محمد رئیس بارکزائی (پدر اول محمد زائی) معاصر سدو بود، و بقول سید جمال الدین افغانی و دیگر مورخان از دربار شاه عباس صفوی نیز بر سمیت شناخته شده بود حدود ۱۰۱۰هـ ۱۶۲۱م) چون سد و حکمران مقتدر محلی بعمر (۷۵) سالگی رسید در یک جرکه بزرگ ملی از جمله (۵) پسر خود خواجه خضر خان - مودود (مغدود) خان - زعفران خان - کامران خان - بهادر خان) اول را بجای خود مرزبان مقرر کرد و چهار برادرش فرزندان معروف سد و خان معاصرند بلا شاه جهان که در سنه (۱۰۴۷ هـ ۱۶۳۷ع) لشکریان شاه جهان قندهار را بمدا ایشان بگرفتند، و از دربار شاه جهان مرزبانان قندهار شناخته شدند، ایشان با دربار دهلی روابط دوستانه داشتند و بسال (۱۰۵۰ هـ ۱۶۴۰م) ملک مغدود خان و کامران بدلهلی رفتند، و از طرف شاه جهان با احترام پذیرائی شدند. ملک مغدود بسال (۱۰۵۳ هـ ۱۶۴۳م) بامیر یحیی حکمران کابل مصاف داده و کشته شد، و کامران شخصی فاضل بود که کتابی به زبان پینتو بنام (کلید کامرانی) بسال (۱۰۳۸ هـ ۱۶۲۸م) نوشته بود، خضر خان بقول گریفین در سال (۱۰۳۶ هـ ۱۶۲۶م) انتقال نمود و بعد از او خداداد سلطان (مشهور به خودکی) و شیر خان فرزندانش مرزبانان قندهار بودند.

خداداد با قبایل غلجی مجاور خود روابط دوستانه نگهداشت، و با سلطان ملخی در جرگهای قومی داخل مفاهمه شد، و معاهدات دوستانه بست، و حد حکمرانی طرفین را پل سنگی و کرما ب جلدک ۵۰ میلی شرق قندهار مقرر کرد، و اراضی ژوب و بوری را تادامنهای کوه سلیمان بدست آورد، و در حدود (۱۱۰۵ هـ ۱۶۹۳م) شیر خان برادرش با حکمران صفوی قندهار در آویخته و قوای صفوی را در بند کوزک محو کرد، وی بر شاه حسین ولد مغدود خان نیز غالب آمد، و حسین را بملتان نفی کرد، و همین

حسین در سیالکوت ورنکپور از حضور عالمگیر جاگیر داشته ، و بقول گریفن باعالمگیر در جنگ دکن بمنصب هفت هزاری همراه بود، و برادرش الله دادخان رتبه دو صد سواری داشت، حسین خان بسال (۱۰۶۹هـ ۱۶۵۵م) در رنکپور از جهان رفت ، و شجاع خان در عصر احمد شاه ابدالی و شریف خان در عهد تیمور شاه و مظفر خان رکن الدو له که بحیث ناظم ن ملتان مقرر بودند از اولاد همین حسین اند .

مرکز برادران سدوزایی عموما شهر صفا سی میلی شرق قندهار بود، و از دربار صفوی نیز بلقب میرزا برسمیت شناخته شده بودند، و در بار دهلی شیر خانرا لقب شهزاده داده بود ، بزرگان قبایل ابدالی قندهار تا فرامانند بدال خان بامیزانی و میرالکوزانی وغیره به وی اطاعت داشتند. بعد از شیر خان پسرش سر مست خان و بعد از دولت خان ولد سر مست جانشینان و مرزبانان قندهار شدند ، و حیات سلطان ولد سلطان خداداد نیز مرزبانی قندهار را بدولت خان سپرده و با برادر خود لشکر خان و شش هزار خانواده ابدالی بملتان رفتند ، دولتخان با حکمران صفوی شهر قندهار زمانخان جنگهای سخت کرد ، و علم استقلال خود را تا غزنی و کوه سلیمان برافراشت ، درینوقت دولت صفویه و تیموریه دهلی را بر سر شهر قندهار نزاع بودو چنانچه گذشت بار ها شاه جهان وعالمگیر بقندهار لشکری عظیم فرستادند .

دولتخان که پهلوان این صحنه بود اقتدار خود را بسط میداد ، و طرفین بامداد او محتاج بودند ، چنانچه شاه عباس دوم صفوی در طی نامه نیکه بدولت خان در اوایل (۱۰۵۹هـ ۱۶۴۹م) نوشت ، وی را ایالت پناه کوتوال قلعه قندهار خواند و به تفویض حکومت یکی از بزرگترین صوبه های ممالک محروسه که در ایران وهندوستان نظیر آن نباشد وعده داد (عباس نامه)

چون دایره نفوذ دولت خان بسط یافت مدت پنجاه سال بکامرانی حکم راند ، و اقتدار بیگلربیگی دولت صفوی را فقط به قلعه قندهار محصور کرده بود ، لهذا شاه حسین صفوی بعد از (۱۱۰۶هـ ۱۶۹۴م) زمان خان را از حکمرانی قندهار خواسته و عوض وی کرکین خان گرچی نصرانی را بلقب شاه نوازخان بقندهار بیگلربیگی مقرر کرد ، این شخص ظالم که علت سقوط دولت صفویه گردید ، شبانگاهی با سواران خونخوار بر خانه دولت خان در شهر صفای شرقی قندهار تاخت ، و دولت خان و نظر محمد خان فرزند او را بکشت (حدود ۱۱۱۵هـ ۱۷۰۳م) قبایل ابدالی بمرکز

دولتخان رئیس خود رنجیدند ، و پسر او رستم خان را بریاست برداشتند ، رستم مرد لایقی بود ، و بمدد سرور خان بامیزایی و کته خان اکوزی امور مرزبانی را پیش برد ، و برادر کوچکش زمان خان بطوریرغمل در دست حکومت صفوی بکرمان بود ، بنابراین رستم خان باصفویان مستقیمامخالفی کرده نتوانست ، ولی بذریعه بلوچان لشکر صفویه را در جنوب قندهار تباه کرد ، چون رستم بعد از (۴) سال درگذشت قبایل ابدالی نیز بی سر مانده متفرق شدند ، امارت قبایل بدست حاجی میرویس خان معروف موسس دودمان هوتکی آمد ، و بزرگان ابدالی بهرات رفته در انجا حکمرانی خود را ادامه دادند (حدود ۱۱۱۹هـ ۱۷۰۷م) بیشتر گفتیم : که حیات سلطان ابدالی در عصر دولتخان بملتان بسر میبرد ، و قتیکه در سال (۱۱۲۳هـ ۱۷۱۱م) کیخسرو خان با (۲۵) هزار لشکر صفوی در قندهار از دست میرویس خان تلف گردید ، عبدالله خان پسر حیات سلطان با پسر خود اسدالله خان از ملتان آمده و در هرات بر عباس قلی خان شاملو بیگلربیگی صفوی هرات بناختند ، قبایل ابدالی و هراتیان در کوه دو شاخ غوریان غربی هرات بدورایشان فراهم آمدند و اسفزار را بگرفتند ، و حکمران جدید صفوی جعفر خان را بشکستند ، این قوای افغانی بتاریخ ۲۶ رمضان (۱۱۲۹هـ ۱۷۱۶ع) هرات را فتح کردند ، و غوریان و کوسان و بالامرغاب بادغیس را با تمام ملحقات هرات ضمیمه حکومت خود کردند ، چون فتح علیخان ترکمان از اصفهان بالشکر زیاد بمقابلت ایشان آمد در کوسو به غوریان تمام آن لشکر را از دم تیغ گذرانیده و حکومت ملی را در هرات اعلان داشتند ، اسدالله در جنگی که بسال (۱۱۳۲هـ ۱۷۱۹ع) در دلارام کنار خاشرود باشاه محمود هوتک نمود گشته گردید ، و عبدالله خان چون از مرکز پسرش متاسف شده بود امور ریاست ملیون هرات را بمشوره عبدالغنی خان رئیس تیره الکوژی بزمانخان ولد دولتخان سپرد ، که مردی فعال و لایق بود ، وی عشایر ابدالی را با تمام قوای ملی هرات متفق گردانید و امرای جنگی صفویان را با جعفر خان بیگلربیگی یکجا در شهر هرات بکشت ، دربار صفوی صفی قلی خان ترکمان را با لشکر کران ازمشهد بر هرات سوق داد ، ولی ملیون هرات به قیادت زمانخان در میدان کافرقلعه صفی قلی را با لشکرش بکشت و زمان خان تا مدت ۲ سال و پنج ماه دیگر یکمال فیروزی حکمران و بسال (۱۱۳۵هـ ۱۷۲۲م) از دنیا رفت .

بعد از زمانخان محمد خان ولد عبدالله خان از شوراولد قندهار آمده و حکمرانی هرات را بدست گرفت ، و تا مشهد پیش رفته آن شهر را

چهار ماه بمحاصره انداخت (حدود ۱۱۳۶ هـ ۱۷۲۳ ع) و نفوذ خود را در خراسان بسط داده قلعه سنگان غربی غوریان را بگرفت ، ولی ابدالیان او را خلع کرده ، و عوض وی ذوالفقار خان فرزند بزرگ زمانخان را از شورواوک قندهار خواسته و بر خود امیر ساختند (۱۱۳۶ هـ) و برای رفع نزاع یک جرکه ملی تشکیل شد ، این جرکه حکمرانی باخرزوبادغیس را به ذوالفقار خان داد ، و رحمان خان ولد عبدالله خان را به حکمرانی فراه بگماشت ، و برای حکومت مرکزی ملیون در هرات الله یار خان ولد عبدالله خان را از ملتان طلب داشتند (۱۱۳۸ هـ ۱۷۲۵ ع م).

الله یار خان و ذوالفقار خان مردان دلاوری بودند و در مقابل لشکریان متجاوز نادر شاه افشار جنگهای شدیدی کردند ، و بسال ۱۱۳۹ هـ نادر شاه مشهد را گرفته هشت هزار لشکر را به قلعه سنگان فرستاد ، حکمرانان هرات در جرکه ملیون قوای خود را بمقابل نادر آراستند ، والله یار خان در سال (۱۱۴۱ هـ ۱۷۲۸ م) پیش روی لشکر نادری را در تربت جام بگرفت ، نادر به مکتوبی از الله یار صلح خواست ولی قبول نیفتاد ، و در کافر قلعه جنگ در گرفت ، و پای نادر زخمی شد ، و لشکریان هرات عقب نشسته بهرات آمدند . ولی الله یار باز با لشکر خویش در رباط پریان دو فرسخی هرات بمقابله نادر آمد ، و ذوالفقار هم در پشت جبهه یآوری او را کردی ، نادر شاه مجبور شد که با ایشان صلح کند . و حکمرانی ایشان را بر هرات شناخته در (۵) ذوالحجه بعد از دو ماه جنگهای مسلسل ، واپس به مشهد رجعت کرد (۱۱۴۱ هـ ۱۷۲۸ م).

یکسال بعد ملیون هرات بقیادت عبدالغنی الکوزئی الله یار را به مرو چاق فرستادند ، و عوض او حکومت هرات را به ذوالفقار خان سپردند (۳ شوال ۱۱۴۲ هـ) ذوالفقار به تجهیز لشکر پرداخت و با هشت هزار نفر شهر مشهد را محاصره کرد ، و تا ۱۳ محرم ۱۱۴۳ هـ (۱۷۳۰ ع م) بچنگ پرداخت و بعد از آن بهرات بر گشت ، و از آنطرف نادر شاه باز بزم تسخیر هرات بیامد ، و در رمضان (۱۱۴۳ هـ ۱۷۳۰ م) این شهر را محاصره کرد . چون شاه حسین هوتک نیز از قندهار به ملیون مدافع هرات مددی فرستاد ، لیهذا ذوالفقار مردانه جنگیدی و شهر را بدشمن نه سیردی ، تا که درین وقت بازالله یار از مرو چاق آمده و بهرات داخل شد (۱۸ صفر ۱۱۴۴ هـ ۱۷۳۱ م) ذوالفقار نیز کار نبرد را بدو وا گذاشت ، و خودش با برادر کوچکش احمد خان (احمد شاه ابدالی ما بعد) به قندهار رفت ، و همین تفرقه بلاشبته وسیله و هنر کار ملیون گردید ، الله یار نیز بانادر مردانه پنجه نرم کرد و

تا یکسال مدافعه هرات را دوام داد ، ولی در آخر از آن شهر برآمده و رهسپار ملتان گردید ، و نادر بر هرات غلبه جست ، و دوره ریاست ابدالیان اندر هرات پایان رسید (اول رمضان ۱۱۴۴ هـ ۱۷۳۱ ع م) و بعد از آن باز احمد شاه ابدالی سلطنت افغانی را در (۱۱۶۰ هـ ۱۷۴۷ م) در قندهار بنیاد گذاشت و هرات مثل سابق جزو مملکت افغانی ماند .

مناطق حکمرانی ابدالیان هرات :

شهر هرات و اطراف آن اوبه - شافلان - کوسویه - غوریان - پوریان جام - لنگر - خوف - باخرز زوزن تا حدود مشهد - و جنوباً سواحل هلمند تا میوند و فراه و سیستان ، و شمالاً بادغیس و آب مرغاب .

ابدالیان قندهار:

- ۱- ملک اول = ابدال ولد ترین حدود (۴۴۰ هـ)
 - ۲- ملک سلیمان زیرک ولد عیسی (حدود ۷۵۰ هـ)
 - ۳- ملک باریک ولد زیرک (حدود ۷۶۰ هـ)
 - ۴- ملک پویل ولد زیرک (حدود ۷۸۳ هـ)
 - ۵- ملک حبیب ولد پویل (حدود ۸۰۰ هـ)
 - ۶- ملک بامی ولد حبیب (حدود ۸۵۰ هـ)
 - ۷- ملک بهلول ولد کانی ولد بامی (حدود ۸۹۰ هـ)
 - ۸- ملک صالح ولد معروف ولد بهلول (حدود ۹۵۰ هـ)
 - ۹- ملک سدوبن معروف بن بهلول (متولد ۹۶۵ متوفی ۱۰۳۱ هـ)
 - ۱۰- خضر خان ولد سدو (متوفی ۱۰۳۶ هـ)
 - ۱۱- ملک مفدود بن سدو و کامران بن سدو (حدود ۱۰۵۰ هـ)
 - ۱۲- خداداد سلطان و شیر خان ولدان خضر خان (حدود ۱۰۷۰ هـ)
 - ۱۳- سرمست خان ولد شیر خان (حدود ۱۱۱۰ هـ)
 - ۱۴- دولت خان ولد سرمست خان (حدود ۱۱۱۵ هـ)
 - ۱۵- رستم خان ولد دولت خان (حدود ۱۱۱۹ هـ)
- ابدالیان هرات:
- ۱۶- حیات سلطان ولد خداداد سلطان (حدود ۱۱۲۳ هـ)
 - ۱۷- عبدالله خان ولد حیات سلطان (حدود ۱۱۳۰ هـ)
 - ۱۸- زمانخان ولد دولتخان (۱۱۳۲ هـ ۱۱۳۵ هـ)
 - ۱۹- محمد خان ولد عبدالله خان (حدود ۱۱۳۶ هـ)

(۱۱۲۰-۱۱۵۰هـ)

در اوایل این تاریخچه در احوال دودمان پښتون خواندید ، که از جمله سه برادر پښتون یکی بیتی یا بیت نیکه نامداشت ، که از اولاد این شیخ از بطن متودخترش شخصی بنام غلجی = غلزائی معروف است که جد بزرگ قبایل معروف غلجائی افغانیست .

این نام بلاشبتهت (غرضی) است بمعنی (کوهزاد) زیرا اسمای بسی از اماکن و رجال در افغانستان از کلمه پښتو (غر) یعنی (کوه) ریشه گرفته ، و حتی کلمات غور- غرجه- غرچ - غلج- خلج همه ازین ریشه برآمده اند ، که در آسیای میانه در مورد اماکن و قبایل مستعمل اند .

نوما سچک گوید که کلمه گر (GAR) یعنی کوه از دری باستانی باکتری بوده و غرچه نام سکنه آریائی ولایت کوهستانی سمت علیای آمویه است و بنابراین غرچه و خلج و غلج و غلجی و غرچ بمعنی زاده کوهسار و کوهزاد است .

کلمه (غر) که در پښتو اکنون بمعنی کوه زنده و مستعمل است در اوستا (هوم پشت) گیری آمده که درخورده اوستانیز دیده میشود در سنسکریت هم کیروگیری (GIRI بمعنی کوه بود ، حتی عربها لقب کرشاه قدیم (ملك الجبال) را باصول تعریب جرشاه ساخته اند .

(رژد. تاریخ طبرستان ص ۵۶-۱۸۳)

در پښتو غرچه- غرخنی بمعنی کوهی است که نام غرچه و غلچه = غلجی از آن برآمده و غلجیان در درهای رودز افشان و پامیر سکنی دارند . جغرافیا نگاران عرب نیز باین نکته اشاره کرده اند که (غر) بمعنی کوه در اسمای تاریخی غرجهستان و غرجستان دخیل بود ، یا قوت بحواله البشماری گوید: که غرچ اصلا بمعنی کوه است و مورخان خراسانی که این کلمات را از اهل وطن شنیده اند، نیز نام غرجستان را بصورت اصلی آن غرستان نوشته اند که عبارتست از غر (کوه) + ستان (ادات قدیم ظرفیت) .

هنانچه منبهاج سراج جوزجانی که از اهل این سرزمین بود اکثرا غرستان را بعوض غرجستان و غرجهستان عرب نویسد و در نسخ خطی کهنه ضبقات ناصری غرستان مکررا بنظر می آید .

بهر صورت غلجی = غلزای اسمیست قدیم بمعنی کوهزاد و سر

۲۰- ذوالفقار خان ولد زمانخان (۱۱۳۶-۱۱۴۴هـ)

۲۱- الله یارخان ولد عبدالله خان (۱۱۳۸-۱۱۴۴هـ)

۲۲- رحمان خان ولد عبدالله خان (۱۱۳۸-۱۱۴۴هـ)

مراجع و مأخذ:

دائرة المعارف برتانیکا- مجله آریانا ج ۳ کابل - پنه خزانه طبع کابل
مخزن افغانی قلمی-تاریخ سلطانی سلطان محمد خالص قندهاری بمبئی
۱۲۹۸- تذکرة الملوك بحواله راورتی- لوی احمد شاه بابا طبع کابل -
آنین اکبری - تاریخ احمد (قلمی)- خورشید جهان - تنمة البیان - تاریخ
نادرشاه - روضة الصفاى ناصری ج ۸- جهانکشای نادری - عمل صالح ج
۲- تاج التواریخ ج ۲- تاریخ ایران سر پرسی سایکس - خلاصة الانساب
(خطی) مجله کابل ج ۲- نادر نامه منظوم (خطی) پښتانه شعراج ۱- سالنامه
کابل ۱۹۵۵- صولت افغانی - مجمع التواریخ- مشاهیر ابدالیان- عباسنامه
تاریخ روسای پنجاب - شوکت افغانی- احمدشاه بابا طبع کابل از میرغلام
محمد غبار .

(نسب نامه نمبر ۷۵ دیده شود)

سلسله غلجیان افغانیست که وی سه پسر داشت و نامهای پسرانش نیز به اسمای کهن آریایی شباهت تام دارد:

توران - تولر - بولر - و ما میدانیم که توراز اسمای اعلام قدیم آریانیست که در اوستاهم ذکر میگردد، و این تسمیه تاکنون بصور مختلف تور - تورانی - تورک - توری در بین مردم بپشتون مروج است و هم نام بولر یا بلور اسمی است کهن، که بر مردم نورستان تا حدود کلگت اطلاق شدی، و بقول باز تولد تاکنون هم برخی از قبایل سیاه پوش آجا خود را بلور مینامند، و این کلمه در کتب چینی تا قرن ۱۸ دیده میشود و محمدحیدر دوغلت که در حدود (۹۳۲هـ) زنده بود، و برین اراضی حکمرانی داشت، حصص وادی کشمیر را تا وادی کابل و شمالا تا یازکند و کاشغر بلور و بلورستان خواند و پیش از و منهای سراج و محمد عوفی مورخان دوره غوری نیز بلور را در ردیف جبال شغنان و طخارستان و درواز می آورند و مستر بیلو گوید: که بولر یا بلور تحریف طبیعی کلمه باختر است. بهر صورت کلمات و اعلام غلجی - توران - تولر - بولر تماما حاکی از قدمت ریشه آریائی خوداند، و میرسانند که غلجیان افغانی نیز به نژاد آریائی و بط محکمی دارند.

اما هوتک سر سلسله قبیله هوتک (یکی از قبایل غلجی ساکن کلات قندهار) که بذریعه کتاب پته خزانه اشعار بپشتوی او هم بما رسیده، بقول از باب انساب ولد باز و ولدهمان تولر سالف الذکر است که ملکیار و یوسف و دولت و عرب چهار فرزند وی بودند و پدر مو سس سلطنت هوتکی یعنی میرویس خان که بنام خان باشد، به هشت وسیله بوی میرسد بدینمو جب:

بنالم ولد کرم سولدمند ولد عمر - ولد جلال الدین - ولد قطب - ولد اسحاق - ولد حسین - ولد ملکیار بن هوتک.

دودمان هوتکیان در مجاری ترنگ و ازغنداب حکمرانان محلی بودند و چنانچه گذشت، با چنگیزیان نبرد هادادند و پیکارها آراستند، ولی شرح حال مفصل ایشان در دست نیست، و پیش از میرویس خان عمده ریاست و حکمداری قبایل غلجی از جمله قندهار تاغزانه به سلطان ملخی توخی که ذکرش گذشت تعلق داشت.

بنالم خان پدر میرویس خان که از بزرگان عصر بود، بانام زونام دختر سلطان ملخی ازدواج کرد، و از بطنش چهار فرزند: حاجی میرخان، عبدالعزیز، عبدالقادر، یحیی خان بوجود آمدند.

ازینجمله میرویس خان یا حاجی میرخان شخصی بود، که نفوذ خود را از غزنی تا قندهار پهن کرده و در بین نفوذ تاریخی دو قبیله توخی و ابدالی که حکمران قندهار تاغزنی بودند، و دوشاهنشاهی دهلوی و اصفهان سهمی در امور داشت که اساس سلطنت مستقلی را در قندهار نهاد، وی بقول سید جمال الدین و سلطان محمد خالص، فکری متین و لسانی شیوا و اخلاقی عالی داشت چون مادرش ازدودمان حکمرانان توخی بود، و بادختر جعفرخان از بنا بر کامران خان ابدالی سابق الذکر مسما ت به (خانزاده) ازدواج کرده بود، لهذا قبایل ابدالی و توخی با وی همراهی کردند، و خانواده خودوی نیز از قریهادر بین هوتکیان حکمرانی و نفوذی داشتند.

میرویس با این صفات در بین قبایل ابدالی و غلجی قندهار بلقب (بابا) شناخته شد، و در وقتیکه کرکین خان حکمران نصرانی صفوی بقندهار آمد و ستمهای حوصله فرسا را بر مردم کردی، میرویس چهار بار باصفهان رفت، و بدربار شاه حسین صفوی دادخواهی نمود، و اوضاع دربار را از نزدیک مطالعه کرد، یک نفر همکار و معاصر او (ریدی خان) در کتاب منظوم (محمود نامه) که بنام پسر میرویس بزبان پبستو نظم کرده شرح این دادخواهی میرویس را چنین گوید: شاه صفوی در جواب دادخواهی میرویس گفت: که خودم هم از کرکین بیم دارم و فرمان من برونافذ نیست.

چون میرویس از فریاد زسی و دادشنوی دربار اصفهان مایوس گشت، از آنجا عزم بیت الله نمود، و از علمای عرب فتوای قتل کرکین و جواز جنگ را بدست آورد، و بدر بار اصفهان نیز آنقدر نفوذ کرد که درباریان را نسبت به کرکین ظنین تر ساخت، بعد ازین حاجی میرویس بقندهار برگشت، و جرگه ملی بزرگ زادر کو گران شش میلی غرب قندهار برکنار ازغنداب فراهم آورده، و هن اوضاع دربار اصفهان و فتاوی علمای حجاز را بر مردم وانمود و از ایشان تعهد گرفت.

در جرگه دوم که در مانجه بیست ملی شرق قندهار بشمول مشاهیر اقوام قندهار مانند سیدال خان ناصر، بابو خان بابی، بهادر خان، میرمحمد میاجی هوتک، یوسف خان هوتک، عزیزخان نورزایی، کپخان بابی، نور خان بریخ، نصر و خان الکوزی، یحیی خان برادر میرویس - محمدخان برادر زاده او، یونس خان کاکر تشکیل یافت و وثیقه اعلان استقلال امضا کردید و بقرآن عظیم سوگند شد.

بعد از آن میرویس خان بعد تمام اقوام قندهار کرکین خان بیکلر
بیک صغویان را با تمام لشکر اوقتل کرده، و شهرب قندهار را بدست
آوردند. ولکنسندل میرزا برادر زاده کرکین نعش آن ستمگر را با زنان و
اطفال گرفته بهرات کریخت.

مورخان مابعد در تاریخ نهضت آزادی خواهانه این قاید ملی
مختلف اند:

مثلا شیر محمد ماه صفر ۱۱۲۰ هـ. و سلطان محمد صفر ۱۱۲۱ هـ
نوشته ولی نواب صمصام الدوله سال وقوع آنرا (۱۱۲۰ هـ) ضبط کرده
و خانی خان مورخ گوید که در سال (۱۱۱۹ هـ) بدربار هندبه محمد اعظم
شاه خیر قتل کرکین رسید. کلنل ملیسون در تاریخ افغانستان (۱۷۰۹ م
۱۱۲۱ هـ) نوشته و میرزا محمد خلیل صفوی (۱۱۲۲ هـ) نشان داده
است.

ولی روایت پته خزانه از تمام مورخان، موثق و قابل اعتماد است،
زیرا مولف حاضر و ناظر وقایع بوده و هم از پدرش مستقیما روایت کرده
است: که حاجی میرخان این قیام استقلال خواهی را بتاريخ ۲۹ ذیقعد
الحرام (۱۱۱۹ هـ) بقتل کرکین و لشکر صفویان به آخر
رسانید.

قندهار از حیث موقعیت جغرافی در بین دوشاهنشاهی ایران و
هند اهمیتی بسزا داشت، و وقتی که مجاهدین ملی بقیادت میر و یس پرچم
استقلال را بران دیار افراشتند، از یکطرف دربار تیموری هند از استماع
این خبر به تزلزل افتاد، و استقلال افغان را برای خود خطری بزرگ
دانست. زیرا که حکمدار آن تیموری هند از تجدید عظمت و امپراطوری
غوریان و خلجیان و لودیان ترسیدند چنانچه صمصام الدوله و خافی
خان مینویسد:

وقتی که خبر اعلان استقلال افغان بدربار تیموری هند رسید ظاهرا
بسبب مجبوریست استقلال افغان را تا جایی برسمیت شناختند، ولی بادر بار
اصفهان مجابره و مفاهمه کردند، تا بدفع این واقعه که بتصریح خافی خان
رای ملک و ملت طرفین خلاف رای صایب است بزودی بکشند
(منتخب اللباب) اما حاجی میرویس که موقعیت خطرناک خود را در بین
دوشاهنشاهی قوی بخوبی درک کرده بود، بزرگان ملت را در جرگه
سومین فراهم آورد. و بعد از آنکه موقف سیاسی ملت افغان را در بین
دودولت شرقی و غربی با قوای ایشان نشان داد گفت «اگر بامن متفق باشید

و یا وری کنید، همواره پرچم حریت را بلند خواهیم داشت و نخواهیم
کنداشت که باز ربنه غلامی اجانب بگردن ما افتد. کس نیکه غلامی
اجانب را میندیرند، ما را با ایشان ربطی و مودتی نیست و در دیار ماسکونت
نکنند.

جرگه ملی بعد از شنیدن خطابه زعیم ملی با وی موافقت کرده و مواعید
موکدی دادند که تادم و اسپین از آزادی و استقلال ملی خویش دفاع
کنند (تتمه انبیان).

خبر قتل کرکین و همراهان وی ذریعه بقیه النسیف لشکر گرجی
که از طرف کرکین بدفع اقوام ترین حوزة پشین مامور بودند، و در چین
مراجعه از طرف میرویس زانده شده و به پارس گریخته بودند رسید،
و هم خود میرویس نامه بی را بپادشاه صفوی ارسال داشت، و بقول
مولف جنگ افغان و فارس در آن نوشت: که پادشاه از تدبیر کار بکیرد
و فشونی را بقندهار نفرستد، زیرا تمام افغانان بکشتار ایشان دست
پرقبضه شمشیر ایستاده اند، و اگر مجبور شوند شاید قندهار را به
پادشاه دعلی بسپارند، بنابراین پادشاه صفوی باید موقع سیاسی این
کشور را ملحوظ دارد. همچنان بدر بار دهلی نامه بی فرستاد و از وحدت
مذهبی (سنی) بودن طرفین ذکری نمود، و تطمیع داداگر دربار هند
با او امداد نماید، در آینده برخی از توابع صفویه را بر خلاف اصفهان
خواهد شورانید...

اماد در بار صفوی خواست میرویس را به تهدید و ترغیب مطیع
گرداند، بنابراین یکنفر قاصدی را که بقول ملیسون جانی خان و بقول
سرجان ملک و سید جمال الدین محمد جامی خان نامداشت، به آستان
میرویس فرستاد، سفیر مذکور از دربار صفوی حامل بیغامی بود، که
شاه ایران قتل کرکین را میبخشد، ولی باید میرویس اطاعت کرده، و
لشکریان صفویه را در قندهار باز گذارد، علاوه برین قاصد مذکور زعیم
افغانی را از عظمت و شوکت طرف مقابل و سوء خاتمت وی تخویف کرد.
ولی میرویس که ذلقوی و اعصاب محکمی داشت با مردانگی بجوابش
گفت: «تو پنداری که عقل و حکمت تنها در ناز و نعمت بدست می آید، و در
کوهسار ما ازان اثری نیست، پادشاه تو اگر میتواندست بزور کاری را
پیش برد. باین سخنان بی سود تو نیازی نبود...» (سرجان ملک)

میرویس امر داد: تا قاصد محیل صفوی را بزندان برند، و بقول
ملیسون در این اقدام دو مقصد بزرگ داشت. اول اینکه در جواب دربار

ایران تاخیری شود، تا تهیه لشکر و فرستادن آن هم به تعویق افتد. دوم اینکه بدربار اصفهان روشن گردد که پرچم استقلال افغانی سرنگون شدنی نیست و تطمیع و تهدید دربار بروح وی و افغانان دلیر اثری ندارد.

چون فرستادن سفیر اول، میرویس خان را از عزم راسخ آزادی خواهی باز نداشت، از کان دربار اصفهان از یک وسیله دیگر کار گرفتند و محمد خان بلوچ حکمران هرات را که از دوستان قدیم میرویس و در سفر حج هم با وی همراه بود، بصیغه سفارت بقندهار فرستادند. تا وی دوستانه با قاید ملی افغان مذاکره کند، و کانون گرم حریت را به نصایح دوستانه خاموش گرداند، ولی زعیف افغان باین قاصد جدید گفت: «خدا را سپاس بجای آنکه حق مصاحبت تو مانعست والا باید چون دیگران پادشاه میدیدی، آزادگان کوهسار ما بقید بندگی باز نیفتند. شیران شریزه زنجیر کسب میکنند و شمشیرهای آخته دیواره درنیام نیابند».

میرویس بیاس حقوق دوستی، محمدخان را با احترام نگه داشت و باین وسیله بدر بار اصفهان روشن گردانید:

«که وی وقوعش استقلال ملی خود را از دست باز ندهند. و در مقابل این ثبات مردانه عزم خلل ناپذیر میرویس بود، که از دربار اصفهان به حکمران هرات که عوض محمد خان مقرر شده بود در (۱۲۲۲ هـ ۱۷۱۰ م) امر داده شد، تا بر قندهار بتازد. ولی میرویس با پنج هزار سوار افغان پیش روی او را گرفت و شکستی داد سخت عظیم».

در (۱۸) ماه آینده چهار بار دیگر از اصفهان بر میرویس و احرار افغانی لشکر کشی شد، که همه ناکام برگشتند، و در آخرین بار پنج هزار لشکر جرات بقیادت محمدخان حکمران تبریز نامزد گردید، که تنها پنجصد سوار افغان ایشان را عقب زدند، و زیاده از هزار نفرشان در میان نبرد کشته و مجروح ماندند و خود حکمران نیز با سه پسرش بدست نبرد آزمايان افغان گرفتار آمد.

این شکست ها و ناکامی های بیایی دربار اصفهان را به فسوس کشی بزرگی مجبور نمود. سخت بر اشفتند و لشکری عظیم و خونخوار آراستند و سالاری این لشکر را به خسرو خان یا کیخسرو خان کرچی براندر زادۀ کرکین مقتول که حکمران کرجستان و از رجال زبردست دربار بود سپردند. شاید به خونخواهی عم خویش و غلیان عصیبت کاری را چینی بود، خسرو علی العجالة پیش آمد، و در فراه قرار گاه ساخت. درین لشکر کشی

عظیم امرای خراسان و حاکم هرات و علی قلی حکمران کرمان نیز با وی همراه بودند.

میرویس درینوقت داودخان هوتکی بدرمolf پته خزانه را به سالاری قوای افغانی در فراه کماشت، که از آنجا با خسرو در آویختند، و لسی خسرو پیشتر آمد. و میرویس با قوای قلیلی برکنار هلمند نزدیک گرشک انتظار میکشید. اردوی خسرو بقول میرزا محمد خلیل (۵۰) هزار سوار و پیاده و نوبخانه و خزاین بود و (۱۲۰۰) نفر از جنس کرچی مخصوصا بخونخواهی کرکین آمده بودند، بالمقابل قوای ملیون کم بود بنابراین پس نشینند. و اردوی خسرو قندهار را محاصره کرد (۱۲۲۳ هـ ۱۷۱۲ م).

قندهار باین درحفظ حصار بای مردانگی و همت فشرده، و در هر حمله قوای صفوی را عقب زدند، خود میرویس نیز قوای خود را از سرنو فراهم آورد، و از طرف جنوب قندهار اقوام بلوچ و ترین بنشین و دیگران را به حفظ وطن برانگیخت، و بر اردوی خسرو تاخت، و راه وصول ذخایر را هم برایشان مسدود گردانید. خسرو که نصف اردوی خود را در این گیرودار از دست داده بود خواست به پارس باز گریزد، ولی میرویس با قوای (۱۶) هزاری خود بروی تاخت آورد، و بقول جان ملکم از (۲۵) هزار اردوی متجاوز صفوی فقط پنجصد تاهفتصد نفر جان بسلا مت بدر بردند.

خسروخان نیز در جنگ به عم خویش بیوست و سرنوشت سلف خود را دید، و سر در بای قلعه قندهار گذاشت و کان ذالک فی ۲۸ رمضان ۱۲۲۳ هـ (بقول مجمع التواریخ ۱۲۲۴ هـ) بعد ازین بیکار خونین که مردان قندهاری متجاوزان صفوی را تماماکشتار کردند. دربار اصفهان یک اردوی مدعش دیگری را بقوماندانی محمد رستم خان بقندهار سوق کرد. ولی چون با اردوی زعیف ملی با تفاق و همکاری ملت قوی و سخت محکم بود، بنا بر این لشکر نیز کاری از پیش نبرد، و هزیمت خورد، و رستم برای اینکه پسر نوشت اسلاف گرفتار نیاید، پس به پارس عقب نشست (۱۲۲۳ هـ ۱۷۱۲ م).

کدالت محمد زمان فورچی باشی نیز از اصفهان با قوای زیاد بقندهار فرستاده شد که این شخص بقول میرزا خلیل درحوالی بسطام بمرض موت سفر آخرت را نمود، چون درین وقت ملیون هرات نیز بقیادت امرای ابدالی (چنانچه گذشت) با صفویان متجاوز مقاومت میکردند، بنابراین